

سرمقاله

کارگر زندانی آزاد باید گردد!

(باز هم در باره موانع سازمانیابی کارگران)

... تجارب تاریخی غنی مبارزات یکصد سال اخیر کارگران ایران، در جنبش کارگری ما بیانگر آن است که طبقه کارگر ایران به دلیل حاکمیت یک دیکتاتوری عربیان و خشن در روبنای سیاسی جامعه ما به دلیل قرار داشتن تحت سلطه امپریالیسم، در زمینه امر تشکل خود، با شرایطی کاملا متفاوت با هم زنجیرانش در کشورهای سرمایه داری متروپل،- جایی که طبقه حاکم به دلایلی ناگزیر به پذیرش حدی از دموکراسی بورژوازی در روبنای سیاسی جامعه و در نتیجه تحمل سطحی از تشکل کارگران و توده ها می باشد- روبروست. طبقه کارگر ما تنها در آن مقاطعی که به دلایل مختلفی در سد دیکتاتوری حاکم شکاف افتاده و قدرت حکومت های دیکتاتور تضعیف شده، قادر گشته اند تشکل های صنفی خود را تا حدودی شکل دهند....

صفحه ۲



زنده باد اول ماه مه. روز همبستگی
بین المللی کارگران جهان!

ترور بن لادن در خدمت تروریسم دولتی!

.... ادعاهائی که از آن زمان تا کنون از سوی دستگاه تبلیغاتی دولت امریکا بیان شده اند اکثرا متناقض و گاه حامل چنان دروغ های آشکاری هستند که برخا خود مقامات دولتی امریکا بعدا مجبور به تکذیب آنها شده اند! یک روز "جان برنان"، مشاور ضد تروریسم اوپاما اعلام می کند که بن لادن از زنش به عنوان "سپر" استفاده کرده بود و روز بعد "کاخ سفید این گفته را تکذیب " می کند. یا در حالیکه رسما اعلام شده بود که جسد بن لادن توسط دخترش شناسائی شده است بعدا این ادعا تکذیب شد. یک بار گفته شد که بن لادن در مقابل نیروهای مهاجم امریکائی مقاومت کرده است و روز دیگر مطرح شد که وی مسلح نبوده و مهاجمین او را اول زنده دستگیر کرده و بعد کشته اند. این تناقضات آنها در رابطه با داستان کشته شدن "دشمن شماره یک" امریکا و "تحت تعقیب ترین مرد جهان " برآستی چه معنائی بجز کوشش آشکار برای پنهان کردن واقعیت دارد؟...

صفحه ۴

استفاده از ترور بن لادن

برای توجیه شکنجه!

... "لئون پانتا" رئیس سازمان جاسوسی امریکا (سیا) در مصاحبه ای اعلام کرد که اطلاعاتی که با استفاده از "تکنیک های پیشرفته بازجویی" در گوانتانامو و دیگر زندانهای سازمان سیا به دست آمده بودند، در موفقیت سازمان سیا در ردیابی بن لادن که به ترور او منجر شد، تأثیر قطعی داشته اند. او تأیید کرد که این "تکنیک های پیشرفته بازجویی" شامل "واتربردینگ" هم می شود. در حالیکه "واتربردینگ" که نوعی شکنجه از طریق فشار سر زندانی در آب تا حد احساس خفگی می باشد در بیشتر افشاگری های عمومی با مخالفت آشکار افکار عمومی مواجه گردیده بود. ...

صفحه ۹

در حاشیه تعرض دولت عراق

به مجاهدین

...رهبری سازمان مجاهدین با بستن ارابه این سازمان به محافل و سیاستهای امپریالیستی، و حرکت در چارچوب سیاستهای ضد خلقی امپریالیستها، امیدوار است که به اصطلاح در نقش "آلترناتیو"، برای کسب "قدرت" و جانشینی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به حساب آید. درست به خاطر حرکت در چنین جهتی است که مسئولین این سازمان پس از هر کشتار فاجعه بار نیروهایشان در عراق، حداکثر زبان به شکایت و شکوه از محافل تبهکار امپریالیستی می کشایند که چرا به "قول" خود در مورد حمایت از "حق پناهندگی" مجاهدین در عراق عمل نمی کنند! ...

صفحه ۷

در صفحات دیگر

- هیزل دیکنز، خواننده زنان کارگر آمریکا! ۱۱
- گزارشهایی از فعالیتهای مبارزاتی فعالین چریکهای فدایی خلق ۱۲
- گرامی باد اول ماه مه، روز جهانی کارگر! ۱۴
- گرامی باد خاطره شهدای بخون خفته چریکهای فدایی خلق ۱۷
- مصاحبه با یک فعال کارگری (قسمت آخر) ۱۸

کارگری برای ایجاد تشکل های طبقه کارگر، چه صنفی و چه سیاسی می رزمند. اما بزرگترین مانع تحقق چنین هدفی، همانا اراده طبقه استثمارگر حاکم بوده که با تکیه بر دیکتاتوری ذاتی سلطه خود، و برخورداری از حمایت اربابان جهانی اش، درست در برابر همین تشکل شمشیر کشیده و هر تلاش مبارزاتی برای سازمان یابی کارگران را با قساوت سرکوب می کند.

امروز وقتیکه به صحنه گسترده مبارزات و اعتراضات کارگری نگاه می کنیم، گر چه هنوز صفوف کارگران را پراکنده و در رنج فقدان تشکل کارگری می بینیم اما علیرغم یکه تازی استبداد، علیرغم سرکوب و زندان و ترور و شکنجه و بریدن زبان و ... کارگران، نیروی لایزال تلاش برای سازمان یابی و نیاز به تشکل با برجستگی، خود را در مبارزات کارگری نشان می دهد. مبارزاتی که در سراسر این سرزمین گسترش یافته و عملاً کارگاه و کارخانه ای نیست که در هر شکل و سطحی، صدای اعتراض در آن شنیده نشده و یا نشود. درست است که مبارزات تاکنونی هنوز قادر به شکل دادن به تشکل های مستقل کارگری که خارج از حیطه نفوذ دستگاه دولتی و نهاد هایش در صفوف کارگران باشد، نشده است، اما برغم تمامی تمهیدات استبداد حاکم، این تلاشها و مبارزات وقفه ناپذیر در میان صفوف طبقه کارگر، بروشنی توانسته نیروی ناشی از تجربه و اتحادی را شکل دهد که بدون شک دستمایه سازمان یابی آینده کارگران در تداوم مبارزاتشان، خواهد گردید.

پراکندگی صفوف کارگران و به نتیجه نرسیدن تلاشهای کنونی جهت ایجاد تشکل های واقعی و مستقل کارگران، به کل طبقه کارگر نشان داده که مانع اصلی سازمان یابی آنان، سلطه دیکتاتوری لجام گسیخته ای است که تحمل هیچ گونه تشکل و حتی تشکلات صنفی و اقتصادی را نداشته و با بیرحمی تمام آنها را سرکوب می کند و همین واقعیت خارج از اراده هر نیروئی، امر چگونگی از سر راه برداشتن مانع فوق را در مقابل پیشروان کارگری قرار داده و ذهن و نظر کارگران را جهت پاسخ دادن به آن به خود جلب می کند.

تجارب تاریخی غنی مبارزات یکصد سال اخیر کارگران ایران، در جنبش کارگری ما نشان داده که طبقه کارگر ایران به دلیل حاکمیت یک دیکتاتوری عربان و خشن در رویای سیاسی جامعه تحت سلطه ما در زمینه چگونگی و امر تشکل خود، با شرایطی کاملاً متفوت با هم زنجیرانش در کشورهای سرمایه داری متروپل، - جایی که طبقه حاکم، به دلایل اقتصادی و تاریخی



(باز هم در باره موانع سازمانیابی کارگران)

ایران و پیشروانش، - از کارگران آگاهی که برای رسیدن به آرمانهایشان به نیرو های سیاسی پیوسته اند تا کارگران اعتصابی ای که برای بهبود شرایط کار و ارتقای سطح زندگی خود چرخ تولید را از حرکت بازداشته اند- هدف یورش دستگاه سرکوب طبقه حاکم قرار گرفته اند. بسیاری از آنها به زندانها و شکنجه گاه های جمهوری اسلامی افتاده و شمار بزرگی از کارگران پیشرو و مبارز اسیر چوبه های دار و جوخه های اعدام سرمایه داران حاکم گشته اند. اما این روزها زندانها نه تنها شاهد حضور چنین کارگرانی بلکه محل حبس و شکنجه تعداد بسیار زیادی از فعالین کارگری ای هم هستند که برای متشکل شدن کارگران و تحقق خواستههای صنفی آنها می رزمند.

نگاهی به سیاهچاله های جمهوری اسلامی نشان می دهد که از تهران تا سمنان و از تبریز تا دزفول و ... در همه جا سرمایه داران و حکومت مدافع اراده ضد خلقی آنان، کارگرانی را زندانی کرده اند که با آگاهی به ضرورت تشکل طبقه خود برای پیشبرد یک مبارزه موثر در جهت تحقق خواستههای طبیعی خویش، بی وقفه به تلاش جهت ایجاد و سازمان دادن تشکل های مستقل کارگری غیر وابسته به حکومت پرداخته اند و در این راه با دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی درافتاده اند. واقعیتی که نشان می دهد ایده ضرورت تشکل و سازمانیابی با وسعتی فزاینده در صفوف طبقه کارگر ما اشاعه یافته و تجربه زندگی آن را در مقابل هر کارگری قرار داده که برای دستیابی به خواستههای بدیهی خود و حق برخورداری از یک زندگی شرافتمندانه به اعتراض برخاسته است.

سألهای طولانی ای است که رهروان آرمانهای انقلابی طبقه کارگر به درست فریاد می زندند که "چاره زنجیران وحدت و تشکیلات است" و سالهاست که سازمانهای انقلابی و کمونیست و کارگران آگاه و پیشروان

این روزها در هر تظاهرات و میتینگ اول ماه مه که فعالین سیاسی ایرانی در آن حضور داشتند، شرکت کرده باشید فوراً متوجه تغییر محسوس در شعارهای سر داده شده می شوید. این تغییر، طنین پر صلابت شعار "کارگر زندانی آزاد باید گردد" می باشد. مهم نیست که تظاهرات اول ماه در سمنان و یا سوئد و یا در تهران و یا لندن برگزار شده، اما شعار فوق، شعاری مشترک در تمام این حرکات اعتراضی، صرف نظر از تفاوت جغرافیایی آنها بوده است. کنکاش در این که چرا شعار "کارگر زندانی آزاد باید گردد" نسبت به گذشته در سطحی چنین گسترده مطرح شده و در همه اعتراضات کارگری سر داده می شود، بروشنی بیانگر خصوصیات شرایط مبارزاتی کنونی کارگران ماست.

واقعیت این است که در بستر تعرض گسترده سرمایه داران و رژیم حامی آنها جمهوری اسلامی، به شرایط کار و سطح زندگی کارگران و سرکوب لجام گسیخته مطالبات بدیهی و برحق طبقه کارگر، مبارزات و اعتراضات کارگری در سالهای اخیر گسترش روز افزونی یافته و بالطبع زندانها شاهد حضور پر رنگ تر کارگران زندانی نسبت به گذشته شده است. در این سالها به موازات وخیم تر شدن آشکار وضعیت معاش و کار کارگران در زیر شلاق استثمار سرمایه داران زالو صفت و کارفرمایان دولتی، دیکتاتوری حاکم که تحمل کوچکترین ندای اعتراضی کارگران برای مطالبه حقوق طبیعی خود را هم ندارد، بیش از هر زمان دیگری به سرکوب و ترور و بگیر و ببند کارگران و فعالین کارگری پرداخته است. البته نیازی به تاکید نیست که کارگران در طول ۳۲ سال حیات رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی، همواره محبوس زندانهای این حکومت بوده اند. در طول بیش از ۳ دهه حاکمیت جمهوری اسلامی ما در هر دوره ای شاهد بوده ایم که طبقه کارگر

ناگزیر به پذیرش حدی از دمکراسی بورژوازی در روبروی سیاسی جامعه و در نتیجه تحمل سطحی از تشکل کارگران و توده ها می باشد- روبروست. تنها در آن مقاطعی که به هر دلیلی در سد دیکتاتوری حاکم شکاف افتاده کارگران قادر گشته اند تشکل های صنفی خود را تا حدودی شکل داده و تشکل های سیاسی آنها نیز در شرایط شل شدن زنجیرهای اختناق، یا شکل گرفته و یا استحکام و گسترش هر چه بیشتری یافته اند. با توجه به چنین واقعیت تاریخی ای ست که ما می بینیم، اولین تشکل های صنفی کارگری که در دوران انقلاب مشروطیت شکل گرفتند را کودتای انگلیسی سید ضیاء و رضا خان نابود ساخت و در طول حدود ۲۰ سال دیکتاتوری سیاه این رژیم استبدادی، کارگران به هیچ وجه امکان نیافتند متشکل شوند. تنها بعد از جنگ دوم جهانی بود که با تبعید رضا شاه، بار دیگر چنین امکانی بوجود آمد. البته باز هم این امکان با کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد و سرکوب سیستماتیک و خونین ناشی از تسلط دوباره دیکتاتوری، از بین رفت و تشکلات کارگری پایمال رژیم کودتا گردیدند. و تنها سندیکا های فرمایشی ایجاد شده توسط ارگانهای سرکوب امکان حیات یافتند؛ این وضع ادامه داشت تا انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ که دیگر بار با طغیان موج مبارزات عمومی در سطح جامعه و تضعیف سلطه دیکتاتوری شاه، تشکل های کارگری به سرعت شکل گرفته و با سرنگونی این دیکتاتوری امکان نفس و دوام و رشد هر چه بیشتری یافتند. با استقرار جمهوری اسلامی و به دنبال سرکوب های خونین دهه ۶۰، در غیبت یک قدرت مردمی سراسری مسلح و متشکل که قادر به حفظ موازنه قوا در

جهت بقای تشکلات کارگری - مردمی - باشد، باز هم شاهد نابودی این تشکل ها توسط ماشین سرکوب رژیم و حاکمیت پراکندگی بر صفوف کارگران بودیم.

بنابراین از این تجربه تاریخی می توان نتیجه گرفت که شکل گیری تشکل های کارگری مستقل از قدرت حاکمه و تداوم فعالیت آنها، الزاماً به شکاف افتادن در سد دیکتاتوری موجود وابسته است. و به همین دلیل هم باید مبارزه ای را دامن زد که باعث تضعیف قدرت دولتی و در نتیجه امکان شکل گیری تشکل های کارگری و ادامه کاری آنها گردد.

روشن است که بیان چنین واقعیتی که روندهای عینی و تجارب قانونمند تاریخی پشتوانه اش است، هرگز به معنی عدم امکان و نفی ضرورت تلاش برای متشکل شدن کارگران نبوده و نیست. به خصوص که تجربه نشان داده دستاورد اصلی چنین تلاشهایی نه در پیروزی های فوری و نتایج آنی برای کارگران بلکه در تجربه و اتحادی است که در صحنه عمل شکل می گیرد و دستمایه سازمان یابی آینده می گردد.

از سوی دیگر، همین تجارب تاریخی نشان داده که در شرایط سلطه دیکتاتوری لجام گسیخته طبقه حاکم، اعمال قهر انقلابی به تشکل های کمونیستی موجود در صحنه نبرد، امکان حفظ نیرو ها و تشکل خود را داده و به آنها توان ادامه کاری می دهد. بنابراین وظیفه نیرو های پیشرو است تا جهت تضعیف دیکتاتوری و تسهیل شرایط جهت شکل گیری تشکل های مستقل کارگری و امکان ارتباط گیری سازمانهای انقلابی با طبقه کارگر و پایان دادن به جدایی غم انگیز روشنفکران کمونیست از طبقه کارگر در حالیکه از هر تلاش مبارزاتی جاری جهت

با استقرار جمهوری اسلامی و به دنبال سرکوب های خونین دهه ۶۰، در غیبت یک قدرت مردمی سراسری مسلح و متشکل که قادر به حفظ موازنه قوا در جهت بقای تشکلات کارگری - مردمی - باشد، باز هم شاهد نابودی این تشکل ها توسط ماشین سرکوب رژیم و حاکمیت پراکندگی بر صفوف کارگران بودیم، امری که تا به امروز تداوم داشته است. بنابراین از این تجربه تاریخی می توان نتیجه گرفت که شکل گیری تشکل های کارگری مستقل از قدرت حاکمه و تداوم فعالیت آنها، الزاماً به تضعیف شدن سلطه دیکتاتوری حاکم و یا به عبارتی دیگر به شکاف افتادن در سد دیکتاتوری موجود وابسته است. به همین دلیل برای این که امکان شکل گیری تشکل های کارگری بوجود آمده و ادامه کاری آنها تضمین گردد، باید مبارزه ای را دامن زد که در روند پایان دادن به هرگونه نفوذ امپریالیسم در ایران که بانی حکومت های دیکتاتور در ایران است، در قدم اول به تضعیف قدرت دولتی منجر شود.

وحدت و تشکل کارگران پشتیبانی می کنند، به این واقعیت توجه کنند که برای نابودی سلطه دیکتاتوری حاکم یا در واقع سیستم سرمایه داری وابسته ایران که دیکتاتوری خود روبروی ذاتی آن است باید به اعمال قهر انقلابی توسل جست.

شعار " کارگر زندانی آزاد باید گردد" در بستر مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی تحقق می یابد. به امید آن که با راهائی همه کارگران زندانی شاهد تداوم مبارزه در جهت شکل گیری شرایطی باشیم که دیگر اساسا بازداشت و زندانی شدن فعالین کارگری و کارگران مبارز معنا نداشته باشد.

در باره اقدام تروریستی اخیر در ... از صفحه آخر

مرگبار اخیر میکوشند تا با گرفتن ژست "تقیح تروریسم" و "مبارزه با آن" در واقع خون قربانیان بیگناه این فاجعه را به دستمایه ای برای پوشاندن جنایات ضد خلقی و تروریسم دولتی خود در سطح بین المللی بدل سازند. کار به جایی رسیده که حتی دولت رسوای اسرائیل - که با بهره مندی از حمایت های پدیدار امپریالیسم آمریکا در طول سالها از هیچگونه اقدام تروریستی بر علیه خلقهای تحت ستم عرب و فلسطینی فروگذاری نکرده و اخیراً نیز در یکی از این اقدامات آشکار تروریستی رهبر گروه "جبهه خلق برای آزادی فلسطین" را در داخل خاک فلسطین وحشیانه ترور نمود - فریکارانه نقاب مبارزه با "تروریسم" را بر چهره میزند. بر این اساس بدون شک رشنه عملیات تروریستی بدقت طرح ریزی شده و سازمان یافته روز سه شنبه، دستاویز تحولات سیاسی مهمی در سطح بین المللی خواهد شد.

بخشهای هیستریکی که هم اکنون به طور گسترده در رسانه های بین المللی مبنی بر چگونگی پاسخ دولت آمریکا به این اقدام و تاثیرات دراز مدت این حادثه جریان دارد، نشانه هایی است دال بر این که جناحهای امپریالیستی حامی تشدید پروسه نظامیگری و توسعه طلبی، محافل و نیروهای ضدانقلابی و راست افراطی در هیات حاکمه آمریکا میکوشند از این اقدام بمناب دستاویزی برای پیشبرد برنامه های ضد خلقی و تقویت مواضع خود در ساختار فعلی قدرت استفاده نمایند. آنها همچنین در تلاشند تا در تعرض وحشیانه به میلیونها تن از کارگران و خلقهای تحت ستم، جنبشهای انقلابی و نیروهای دمکرات و آزادیخواه در سراسر جهان از آن رویداد بهره برداری نمایند. این واقعیت با توجه به موج جدید رکود و بحران اقتصادی عمیق در آمریکا نیز قابل تأمل می باشند. از طرف دیگر از هم اکنون در بخشهای جاری در محافل قدرت، زیر اسم حفاظت از "امنیت ملی" و ضرورت "مبارزه با تروریسم" زرمه هایی از یک موج جدید تعرض ارتجاع بر علیه آزادیهای دمکراتیک باقی مانده و حقوق شهروندی در کشورهای متروپل که نیل به آنها در طول قرنها مبارزه اتحاد جامعه میسر گشته آغاز شده است.

موضوع مهم دیگری که باید روی آن تاکید نمود موج تبلیغات نژادپرستانه ای است که توسط دولتها و محافل مختلف امپریالیستی بخصوص بر علیه توده های تحت ستم خاورمیانه به راه افتاده است. با توجه به این واقعیات ما عملیات تروریستی روز سه شنبه که به کشتار نغرت انگیز هزاران تن از مردم بیگناه آمریکا انجامید را مستحکوم کرده و توجه همه نیروهای مترقی و انقلابی را به ضرورت افشای هر چه گسترده تر بهره برداریهای ضدانقلابی ای که سازماندهندگان اصلی تروریسم بین المللی یعنی دول امپریالیستی با دستاویز قرار دادن فاجعه فوق در صدد پیشبرد آن هستند، جلب میکنیم.

ترور بن لادن در خدمت تروریسم دولتی!

امنیت ملی کشور در یک دهه "اخیر جلوه می دهند، حاضر نشده اند، به مثابه یک سند عکسی در این مورد ارائه دهند. ادعا شده است که چون عکس ها "خشن و خونین" و "وحشتناک هستند"، از این رو " اوایما، رئیس جمهور آمریکا "تصمیم گرفته است عکس های مرگ اوسامه بن لادن منتشر نشود". این ادعا را کسانی مطرح می کنند که صحنه های دهشتناک شکنجه قربانیان بی شمارشان در این سالها و در جریان اشغال عراق در سطحی بسیار گسترده پخش شده است. این ادعا را کسانی مطرح می کنند که هم امروز هم از چگونگی کشف خانه بن لادن در شهر "ایبیت آباد" پاکستان برای توجیه درستی و ضرورت شکنجه زندانیان به ویژه شکنجه "بوردواتر" استفاده می کنند. بنابراین جلوگیری از انتشار عکس جنازه بن لادن و اعلام فوری سپردن جنازه وی به دریا را نباید به حساب در نظر گرفتن احساسات انسانی افکار عمومی و پای بندی مجریان این برنامه به "شعائر مذهبی" گذاشت؛ بلکه آنرا باید در این رابطه دید که دروغ سازان در صدد پنهان کردن مساله ای از افکار عمومی هستند. جالب است که کسانی که به دلیل اینکه "عکس ها وحشتناک هستند" و ممکن است مردم با دیدن آنها منقلب شوند، تصویری از جنازه کسی که "در صدر فهرست افراد تحت تعقیب" شان قرار داشت منتشر نمی کنند؛ اما خود از زبان "جی کارنی" سخنگوی کاخ سفید اعلام کرده اند که: "بن لادن هنگام ربو رو شدن با نیروهای آمریکا مسلح نبود" و اضافه می کنند که اما با این همه فرماندهای آمریکائی وی را در "تبادل آتش"!! کشتند. اینکه چرا فرد غیر مسلحی را که در محاصره نیروهای مسلح و به ادعای دولت آمریکا زنده ترین نیروهای آموزش دیده این کشور، قرار گرفته و از نظر قوانین خود این کشور هم دادگاه باید به حساب جرائم اش رسیدگی کند در بدو دستگیری می کشند، خود نشان می دهد که کسانی که چنین تصمیماتی را می گیرند یعنی بالاترین مقامات دولت آمریکا کاری به خدشه دار شدن احساسات مردم نداشته و ندارند. بر مبنای گزارش هایی که از این واقعه منتشر شده است: "نیروهای آمریکایی در آغاز حمله به خانه بن لادن همه کسانی را که به مقابله برخاسته بودند گرفته و با طناب پلاستیکی دست هایشان را بستند تا بتوانند عملیات را پی بگیرند" بنابراین باید دید که چه الزاماتی باعث شده تا بن لادن اسیر شده را بکشند آنها در حالیکه به گزارش روزنامه انگلیسی گاردین " دختر ۱۲ ساله بن لادن" در زمان حمله و کشتن وی در اتاق حضور داشته و " شاهد کشته شدن پدر با گلوله بوده است". بنابراین با توجه به این واقعیت که در قساوت و بیرحمی امپریالیستها جای هیچ شک و تردیدی نیست ساده اندیشی محض است که با توجه به همه این قرائن متوجه نشویم که مقامات آمریکایی با این تناقضات و دروغ گوییها در تلاش اند تا چیزی را پنهان سازند. این برخورد ریاکارانه در شرایطی صورت می پذیرد که ما می دانیم از همان اولین سالهای پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر، مساله این که اساسا بن لادن زنده است و یا مرده یک مساله مورد بحث در غرب و حتی در میان برخی افراد و محافل طبقه حاکم در آمریکا بود.

از سوی دیگر در شرایطی که واشنگتن تا بجز از قول تحلیلگران اطلاعاتی گزارش می دهد که: "با دستیابی به شماره تلفن ها و ایمیل هایی که در لباس بن لادن جاسازی شده بود پیوند مستحکم سرکرده القاعده با مقامهای بلندپایه دولتی و نظامی پاکستان کاملا روشن می شود و این امر نگرانی ها را درباره امنیت تاسیسات و جنگ افزارهای اتمی پاکستان، بیشتر می

از شامگاه یکشنبه اول ماه مه که باراک اوایما، رئیس جمهور آمریکا اعلام کرد که فرماندهای آمریکائی، اسامه بن لادن، رهبر گروه اسلام گرا و تروریستی القاعده را بعد از "تبادل آتش" میان دو طرف کشته اند، تا امروز(شنبه ۷ ماه مه) که دولت آمریکا چند نوار ویدیویی از وی منتشر کرده و مدعی شده که این نوار ها در جریان حمله به مخفیگاه بن لادن، کشف و ضبط شده است، روزی نبوده که دستگاه تبلیغاتی این دولت ادعای تازه ای در رابطه با این به اصطلاح "مهمترین دستاورد آمریکا" در مبارزه با تروریسم و گروه تروریستی القاعده یعنی اعلام کشتن بن لادن طرح نکرده باشد. ادعاهائی که از آن زمان تا کنون از سوی دستگاه تبلیغاتی دولت آمریکا بیان شده اند اکثرا متناقض و گاه حامل چنان دروغ های آشکاری هستند که برخا خود مقامات دولتی آمریکا بعدا مجبور به تکذیب آنها شده اند! یک روز "جان برنان"، مشاور ضد تروریسم اوایما اعلام می کند که بن لادن از زنش به عنوان "سپر" استفاده کرده بود و روز بعد "کاخ سفید این گفته را تکذیب" می کند. یا در حالیکه رسما اعلام شده بود که جسد بن لادن توسط دخترش شناسائی شده است بعدا این ادعا تکذیب شد. یک بار گفته شد که بن لادن در مقابل نیروهای مهاجم آمریکائی مقاومت کرده است و روز دیگر مطرح شد که وی مسلح نبوده و مهاجمین او را اول زنده دستگیر کرده و بعد کشته اند. این تناقضات آنها در رابطه با داستان کشته شدن "دشمن شماره یک" آمریکا و "تحت تعقیبترین مرد جهان" برآستی چه معنایی بجز کوشش آشکار برای پنهان کردن واقعیت دارد؟

البته تناقضات مربوط به کشته شدن بن لادن یکی دو مورد نیستند مثلا در حالیکه مقامات آمریکائی اعلام کرده اند: "اطلاعات مربوط به این عملیات در اختیار هیچ کشور دیگری از جمله پاکستان قرار نگرفته است" روز دوشنبه، هیلاری کلینتون" وزیر امور خارجه آمریکا از پاکستان به دلیل همکاری هایش سپاسگزاری کرد و به خبرگزاری آسوشیتدپرس گفت که "همکاری پاکستان با نیروهای آمریکایی منجر به شناسایی مجتمعی شد که اسامه بن لادن در آن کشته شد". آخرین شاهکار در سلسله دروغها و تناقضات ارائه شده در این رابطه هم، ارائه نوار های ویدئویی است که بن لادن را در حال تماشای خود بر صفحه تلویزیون و در حال تمرین پیام هایش خطاب به جهانیان نشان می دهد. در مورد این نوارها هم دلائلی مبنی بر جعلی بودن آنها در رسانه های خبری درج شد و رسوائی جدیدی برای دستگاه تبلیغاتی دولت اوایما بوجود آورد.

آشکار شدن تناقضات چشمگیر در ادعا های ارائه شده در رابطه با کشتن کسی که برای سالها روابط غیر قابل انکار و تنگاتنگی با سازمان جاسوسی آمریکا(CIA) داشته و پیش از این نیز بارها خبر مرگش اعلام شده - آنها هم فقط از سوی افراد و نیروهای غیر آمریکائی بلکه از سوی خود مقامات آمریکائی- به آشکاری نشان می دهد که مردم هوشیاربا توجه به شناخت خود از ماهیت ضد خلقی امپریالیستها حق دارند که در اینجا و آنجا بگویند بازهم کاسه ای زیر نیم کاسه است! اتفاقاً، برای روشن شدن همین امر لازم است ادعاهای نادرست تا کنون ارائه شده بطور مفصل مورد بررسی قرار گیرد. امری که من در اینجا به مواردی از آنها اشاره می کنم.

اولین مورد مربوط به خودداری دولت آمریکا از انتشار هرگونه عکسی از جنازه بن لادن می باشد. جالب است که کسانی که مرگ بن لادن را در دستگاه تبلیغاتی اشان "بزرگترین پیروزی

در طول تمام سالهائی که دولت آمریکا از بن لادن به عنوان "مغز متفکر حمله های تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱" نام می برد و برای سرش ۲۵ میلیون دلار جایزه تعیین کرده بود و منطقاً سازمانهای جاسوسی این کشور پیکرانه در جستجوی وی بودند، ما شاهد انتشار دو نوع گزارش در باره وی در مطبوعات جهان بودیم. از یک سو ویدئو هائی از وی پخش می شد که طی آنها وی پیامهائی برای هواداران خود می فرستاد که همواره باعث تقویت مواضع سیاستهای جنگ طلبانه امپریالیستی در آمریکا و دمیدن در کالبد پروژه امپریالیست ساخته "مبارزه با تروریسم" می شد. هرچند که بعداً روشن می شد که این ویدئوها ساختگی و جعلی است. از سوی دیگر اعلام می کردند که بن لادن مرده است!

ملی برکلی- با بررسی این نوارها بروشنی جعلی بودن آنها را به اثبات رساندند. در مورد این امر نیز که بن لادن احتمالاً سالهاست که مرده است گزارشات و اظهار نظرهای بسیاری در این فاصله منتشر شده است. بطور مثال شخصی به نام "دیوید گریفین" که در باره واقعه ۱۱ سپتامبر تحقیق کرده و در این باره مقالات متعددی به چاپ رسانده و در سالهای اخیر کتابی نوشته که نامش: "اسامه بن لادن زنده یا مرده؟" می باشد، در مطلبی که در ۹ اکتبر ۲۰۰۹ منتشر نموده قول اولیور نورث عضو شورای امنیت ملی آمریکا را نقل کرده که گفته است: "من مطمئن هستم که اسامه مرده است." همچنین در اواخر سال ۲۰۰۱ یعنی همان زمان که بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان بود، وی با تکیه بر گزارش سازمان اطلاعاتی پاکستان (ISI) اعلام کرد که بن لادن در ۱۵ دسامبر ۲۰۰۱ مرده است. در ۱۶ اکتبر ۲۰۰۲ نیز نشریه "ورلد تریبون" از قول "منابع اسرائیلی" گزارش داد که بن لادن در حمله نظامی آمریکا به افغانستان کشته شده است. بعد ها یعنی در ۱۸ دسامبر سال ۲۰۰۴ نیز دال واتسون (Dale Watson) رئیس بخش ضد ترور اف بی آی (FBI) با توصیف بن لادن به عنوان "خبثت درجه یک" اعلام کرد که "به احتمال بسیار زیاد" بن لادن مرده است.

با در نظر گرفتن همه واقعات فوق وقتی که دستگاه های امنیتی دولت آمریکا با علم به همه شواهد موجود از پخش تصویری از جنازه وی خود داری می کنند، دلایل مادی ای برای مردم آگاه بوجود می آید تا با تکیه بر واقعیات بگویند که "کاسه ای زیر نیم کاسه است" و نسبت به دسیسه های جدید دولت آمریکا در علم کردن داستان مرگ وی حساس شوند. اتفاقاً این روزها سوال بجا و ساده ای در سطح افکار عمومی، در واکنش به داستانسرایی های مقامات آمریکایی در مورد "عملیات" مربوط به شناسایی و از بین بردن بن لادن وجود دارد، و آن این است که اگر کمترین حقانیت و حقیقتی در ادعاهای دولت آمریکا وجود داشت، چرا مقامات آمریکایی ابتدا بن لادن را دستگیر نکرده و ضمن کسب همه اطلاعات افشا نشده این "بزرگترین خطر"، او را محاکمه علنی نمودند؟ و اگر قرار بود وی کشته شود چرا نخواستند پس از طی چنین پروسه ای او را به مجازات رسانده و جسدش را به دریا بیندازند؟!

ریاکاری های دولت آمریکا البته تنها به داستان مرگ بن لادن محدود نمی شود. چون زمانی که وی زنده هم بود دولت آمریکا در اجرای سیاست های ضد خلقی خود از وجود وی بهره می برد. مثلاً در سال ۱۹۹۸ به دنبال انفجارهائی که در سفارت خانه های آمریکا در ناپرویی و دارالسلام رخ داد، ما دیدیم که دولت آمریکا بن لادن و گروه او را مسبب این انفجارات اعلام نمود، و در چنین موقعیتی با اعمال نفوذ دولت آمریکا حتی شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ای درباره دستگیری بن لادن صادر نمود. با این بهانه ها بود که ارتش آمریکا در جهت آماده سازی شرایط برای دخالت مستقیم در افغانستان، پایگاه های وی را در آن کشور بمباران کرد. با چنین اعمالی ظاهراً دولت آمریکا خصومت آشکاری را با بن لادن اعلام نموده بود. اما اینها دغلکاری هائی بیش از طرف دولت آمریکا برای پیشبرد سیاست خاصی نبودند. چرا که بعداً نشریه فیگارو گزارش داد که در جولای ۲۰۰۱ یعنی درست در زمانی که نهاد های امنیتی آمریکا در جستجوی بن لادن بودند وی برای

کند، چرا نباید لحظه ای اندیشید که خوب اگر این ادعا (که بیشتر به جوک می ماند) را بپذیریم که بن لادن برخی شماره تلفن ها و ایمیل ها را در لباس خود جاسازی کرده بود (پس حتماً این شماره تلفن ها و ایمیل ها) آنقدر اهمیت داشته که وی آنها را از خود جدا نمی کرده و آنها را در لباس خود "جاسازی" کرده بود) پس منطقاً باید پذیرفت که اولاً برای دسترسی به آنها نیازی به کشتن فردی که مسلح نبود، وجود نداشت و ثانیاً مجموعه اطلاعاتی که در حافظه چنین کسی وجود داشت از ارزش بس بالاتری برخوردار بود. ثالثاً در شرایطی که تام دونیلون، مشاور امنیت ملی آمریکا مدعی شده که: "دامنه اطلاعاتی که از مخفیگاه بن لادن در پاکستان کشف و ضبط شد در حد یک کتابخانه کوچک دانشگاهی است و تا این تاریخ بیشترین اطلاعات کشف شده، تروریستی، محسوب می شود." چرا باید این شماره تلفن ها و ایمیل ها "در لباس" بن لادن جاسازی شده باشد؟! آنهم در شرایطی که خود شان مدعی اند که درمحل زندگی وی هیچ خط "تلفن و اینترنت" وجود نداشته است؟ و از همه مهمتر حالا که این اطلاعات دست نیرو های امنیتی آمریکاست چه اقدامی بر اساس آنها شده است و چرا هیچ خبری در این رابطه در اختیارافکار عمومی قرار نگرفته است؟ در هر صورت با توجه به این که دولت آمریکا به اصطلاح بیش از ده سال است که در تعقیب بن لادن بوده است و وی کسی بود که رئیس جمهوری آمریکا، باراک اوباما او را "سر القاعده" نامیده و با خوشحالی در شامگاه یکشنبه قطع این "سر" را اعلام کرد، بنابراین جای این سؤال باقی است که اگرچنین کسی زنده دستگیر می شد منطقاً می توانست به دستگاه های اطلاعاتی آمریکا امکان دهد که همه آنچه را که از القاعده نمی دانستند را به دست آورند و به روابط بن لادن با همه مقامات دولتی در طول این سالها آنهم در کشور های مختلف پی ببرند. آیا کشتن بن لادن (در صورتیکه اساساً چنین داستانی قابل پذیرش باشد)، خود به معنای این نیست که بالاترین مقامات تصمیم گیرنده دولت آمریکا آگاهانه می خواستند وی اطلاعات اش را با خود به قعر دریا ها ببرد تا این که آنها در اختیار مردم قرار گیرند؟ یکی از این مقامات بدون شک لئون پانتا رئیس سازمان سیا است که بن لادن سالها برای آن سازمان کار می کرد. جالب است که بدانیم که بر اساس اظهارات یکی از نمایندگان دولت آمریکا: "لئون پانتا، رئیس سازمان سیا، و گروهی دیگر از اعضای برجسته این سازمان، عملیات را، که همزمان فیلمبرداری می شد، به صورت زنده تماشا کرده اند و هنگامی که موفقیت آن قطعی شده، به شدت کف زده اند".

وقتی که سیر رویدادها ثابت می کند که مقامات سیا برای کشتن کسی "به شدت کف زده اند" که سالها برای آنها کار کرده و بعد بدون اسلحه در دست شان اسیر گشته، آنگاه بهتر می توان به ارزش "مرده" این فرد برای پیشبرد سیاستهای دولت آمریکا پی برد. به واقع همین واقعیت - علیرغم همه دروغ هائی که از سوی دستگاه های تبلیغاتی ارتجاعی اشاعه می یابد - نشان می دهد که حالا دیگر براستی مرده بن لادن، از افسانه زنده اش با ارزش تر شده است!

در طول تمام سالهائی که دولت آمریکا از بن لادن به عنوان "مغز متفکر حمله های تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱" نام می برد و برای سرش ۲۵ میلیون دلار جایزه تعیین کرده بود و منطقاً سازمانهای جاسوسی این کشور پیکرانه در جستجوی وی بودند، ما شاهد انتشار دو نوع گزارش در باره وی در مطبوعات جهان بودیم. از یک سو ویدئو هائی از وی پخش می شد که طی آنها وی پیامهائی برای هواداران خود می فرستاد که همواره باعث تقویت مواضع سیاستهای جنگ طلبانه امپریالیستی در آمریکا و دمیدن در کالبد پروژه امپریالیست ساخته "مبارزه با تروریسم" می شد. هرچند که بعداً روشن می شد که این ویدئوها ساختگی و جعلی است. از سوی دیگر اعلام می کردند که بن لادن مرده است! فاکتهای بسیاری در رابطه با این دو نوع گزارش موجود است که در اینجا تنها به دو مورد از آنها اشاره می کنیم: در حالیکه مقامات آمریکائی نواری از مکالمه بن لادن منتشر نمودند که وی در آن به نقش خود در واقعه تروریستی ۱۱ سپتامبر اصطلاح "اعتراف" می کرد، بعداً برخی از متخصصین که روی پرونده بن لادن کار می کردند - کسانی مانند "ریچارد مولر"، از آزمایشگاه

هر چند لحظه ای- در آستانه انتخابات دست و پا کرده است.

"جنگ با تروریسم" و هیولای القاعده و بن لادن ابزاری برای توسعه و بسط سلطه ضد خلقی امپریالیستها در شرایط شدت یابی بحران جهان سرمایه داری و تشدید رقابت ها و تضادهای قدرت طلبانه فی مابین امپریالیستها برای تجدید تقسیم بازارهای جهانی بوده اند، سیاستی که "زنده" و "مرده" بن لادن در خدمت تحقق آن قرار داشته است. حال اگر به این واقعیت توجه کنیم که خیزش های مردمی در کشورهای خاورمیانه و شمال افریقا، بی اعتباری بنیادگرایی اسلامی که امپریالیستها سالهاست با توسل به آن سیاستهای تجاوزگرانه خود را پیش می برند را در مقابل دید همگان قرار داده است، آنگاه بهتر می توان به نیاز گردانندگان دستگاه های تبلیغاتی امریکا در رابطه با اعلام مرگ بن لادن انهم به شیوه ای که نشان داده شد، پی برد، برعکس تصور کسانی که مدعی اند مرگ بن لادن بیانگر پایان تروریسمی است که "نئوکسرواتیسم" و "اسلام سیاسی" منادی آن می باشند اتفاقاً امپریالیستها با اعلام قطع "سر" گروه تروریستی القاعده و زنده کردن هر چه بیشتر به اصطلاح ضرورت مبارزه با تروریسم، در تلاشند که باز هم بر طبل بنیادگرایی اسلامی به مثابه "دشمن اصلی" قدرتهای امپریالیستی کوبیده و در شرایط رشد جنبش های انقلابی در منطقه، افول و بی اعتباری عملی آن دستاویز را از انظار دور سازند. بی دلیل نیست که دارو دسته مزدور طالبان بلافاصله پس از اعلام مرگ بن لادن، با صدور بیانیه ای اعلام کردند "کشته شدن بن لادن به گسترش شورش منجر خواهد شد". در واقع بررسی تبلیغات ماشین تبلیغاتی امپریالیستها نشان می دهد که گردانندگان "مبارزه با تروریسم اسلامی" دارند با تبلیغ حول مرده بن لادن در جبهه تحیف بنیادگرایی اسلامی یاد زندگی می دهند. بدون شک بی اعتباری "بنیادگرایی اسلامی"، محافل و قدرتهای بزرگ امپریالیستی را که بیش از سه دهه است با علم کردن و سرمایه گذاری های درازمدت بر این ابزار، از آن بر علیه کارگران و توده های محروم استفاده کرده اند را به فکر تبلیغات و تدابیر عوامفریبانه جدید برای پیشبرد سیاستهای ضد خلقی خود می اندازد؛ اما نیروهای سیاسی پایبند به آرمانهای کارگران و زحمتکشان حق ندارند کار را از آنجا شروع کنند که تبلیغات امپریالیستها تمام کرده است. و اگر چنین کنند نشان می دهند که به آن آرمانها پایبند نیستند. تروریسم و تکیه به قهر و ارتجاع ویژگی صرفاً یک گرایش در سرمایه داری انحصاری نبوده و نیست بلکه خاصیت ذاتی امپریالیسم در طول حیات ننگین اش می باشد. بنابراین هر نیروئی چنین جلوه دهد که با به حاشیه رفتن "نئوکسرواتیسم"، تروریسم هم دارد "به پایان خود می رسد" تنها ناتوانی اش را در درک واقعیت و در نتیجه هم آهنگی خود را با تبلیغات امپریالیستی نشان داده است. واقعیت این است که بر عکس تبلیغات دولت آمریکا و رئیس جمهوری این کشور که: "پس از مرگ اسامه بن لادن، جهان امن تر و جای بهتری برای زندگی است" تجربه سالها مبارزات کارگران و توده های ستمدیده نشان داده که جهان تنها زمانی امن می گردد که اتفاقاً استثمارگران یعنی مسببین جنگها و بی عدالتی ها و قتل و کشتارها برای همیشه از قدرت به زیر کشیده شده و از صحنه خارج شوند و این هرگز میسر نخواهد شد مگر اینکه نظام سرمایه داری بر بستر انقلاب کارگران و زحمتکشان به زیاله دان تاریخ ریخته شود. امری که امکان شکل گیری جهانی نوین و عاری از استثمار و جنگ و سرکوب را میسر می سازد. **اردیبهشت ۱۳۹۰- مه ۲۰۱۱**

فربرز سنجری

معالجه به بیمارستان آمریکایی دبی رفته و نماینده CIA در این منطقه هم به ملاقات او رفته و این ملاقات را هم به مقامات بالای خود گزارش داده است!

جالب است که واقعه فوق دو ماه قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اتفاق افتاده بود؛ و در حالیکه بن لادن ظاهراً تحت تعقیب دولت امریکا بود، بعداً معلوم شد که وی درست یک روز قبل از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر در یک بیمارستان نظامی واقع در پاکستان، تحت دیپالیز خون قرار گرفته است. خبر این امر در ۲۸ ژانویه ۲۰۰۲ رسماً از طرف شبکه CBS گزارش داده شد. در این رابطه حتی گزارش شده که "بیمارستان، اکپیی از نیروهای ارتش پاکستان را که ارتباطی تنگاتنگ با پنتاگون دارند جایگزین اکپیی عادی بیمارستان" نمود.

بنابراین با در نظر گرفتن همه قرائن و شواهد موجود که بخشاً در اینجا ذکر شد، می توان با قطعیت تمام غیر واقعی و دروغ بودن داستان سرائی های ماشین تبلیغاتی دولت امریکا در مورد چگونگی حمله و ترور بن لادن و انداختن جسد او به دریا را، مورد تأکید قرار داده و متوجه شد که اگر قدرتهای مرتجع امپریالیستی دیروز با علم کردن یکی از ماموران شناخته شده سازمان جاسوسی امریکا یعنی بن لادن، هیولائی از او ساختند، و سپس با دستاویز تلاش برای دستگیری وی، حداقل یک دهه بر طبل جنگ با تروریسم کوبیده و سیاستهای امپریالیستی خود را پیش بردند، حال مرده وی را وسیله پیشبرد منافع و مصالح ضد خلقی خود قرار داده اند.

زمانی واشنگتن پست از قول یکی از ماموران CIA نوشت که: "اگر دولت امریکا و CIA اسامه بن لادن را نداشت، یکی مانند او را اختراع می کردند". امروز روشن شده است که اگر بن لادن خودش هم سالها پیش مرده باشد، نیاز پیشبرد سیاستهای ضد خلقی دولت امریکا و CIA ایجاب می کند تا او را دوباره بکشند تا از مرده وی همان استفاده ای را بکنند که تاکنون از افسانه زنده وی می کردند.

امروز یک دهه پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر و کشتار وحشیانه هزاران انسان بیگناه، بررسی رویدادهای عینی نشان می دهد که افسانه های پرداخته شده در مورد "قدرت" مخوف و بی مانند "بن لادن" و جریان القاعده (به مثابه بزرگترین دشمن امریکا) چه نتایج بی سابقه اقتصادی، سیاسی و نظامی و اجتماعی در کل جهان سرمایه داری به نفع پیشبرد سیاستهای امپریالیستی را باعث شده و به قدرت گیری کدام سیاستهای ضد خلقی و ارتجاعی بر علیه کارگران و خلقهای تحت ستم در سراسر دنیا منجر گشته است.

همه می دانند که از کلیتون تا بوش (پسر) و امروز اوپاما سالهاست که روسای جمهور امریکا با بازی با کارت بن لادن، مصالح سیاسی طبقه حاکم را پیش برده و بر طبل جنگ با تروریسم - و در لوای آن، عملاً جنگ با کارگران و توده های ستمدیده در کشورهای متروپل و سراسر جهان- کوبیده اند. اگر تا دیروز، زنده بن لادن ابزاری برای تشدید سیاست جنگ افروزی و پراکندن فضای ارباب و سرکوب و وحشت در جهان بود، امروز از قرار روزی است که اوپاما با مرده بن لادن مرتجع و مزدور و "رامبو" جلوه دادن نیروهای نظامی امریکا همان سیاست ضد خلقی را پیش ببرد. شرایطی که این داستانسرایی ها در آن صورت می گیرد شرایط رشد روز افزون بحران در نظام حاکم بر امریکا و گسترش خیزش های مردمی در خاورمیانه و شمال افریقا است. در شرایطی که موج مبارزات توده ای و تشدید بحران، ناتوانی و ماهیت ضد خلقی سرمایه داران و سیاستمداران قدرتهای امپریالیستی را هر چه بیشتر به نمایش گذارده و بر خشم و نفرت افکار عمومی از وضع موجود افزوده است، عملیات "نابودی" بن لادن به رهبری شخص "رئیس جمهور"، تنور "مبارزه با تروریسم" را داغتر کرده و برای دولت درگیر با بحران اوپاما نیز، یک "پیروزی"

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیرش!

امپریالیستی هم اگر چه هر چند وقت یکبار در کنفرانسهای مجلل و زرق و برق دار با حضور مجاهدین و برای ابزار "حمایت" از آنها جمع می شوند، استفاده از "کارت" مجاهدین را به دولت خود توصیه می کنند. برای نمونه در کنفرانس بین المللی ۱۹-۲۰ مارچ که در برلین برگزار شد برخی از شرکت کنندگان بیشمارانه به دولت اوپاما اندرز می دادند که حتی اگر در صدد تعامل با "ملاهای" حاکم بر ایران از طریق "مذاکره" است، بهتر است که در این بازی، با برداشتن برجسب "نروستی" از روی نام مجاهدین از آنها به عنوان یک "کارت" استفاده کند! واقعیتی که "ارزش" و "اهمیت" واقعی مجاهدین برای محافل و قدرتهای امپریالیستی را به روشنی بیان می کند.

رهبری سازمان مجاهدین با بستن ارایه این سازمان به محافل و سیاستهای امپریالیستی، و حرکت در چارچوب سیاستهای ضد خلقی امپریالیستها، امیدوار است که به اصطلاح در نقش "الترناتیو"، برای کسب "قدرت" و جانشینی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به حساب آید. درست به خاطر حرکت در چنین جهتی است که مسئولین این سازمان پس از هر کشتار فاجعه بار نیروهایشان در عراق، حداکثر زبان به شکایت و شکوه از محافل تبهکار امپریالیستی می گشایند که چرا به "قول" خود در مورد حمایت از "حق پناهندگی" مجاهدین در عراق عمل نمی کنند! و در همین حال ارگانهای تبلیغاتی آنها با بوق و کرنا به حرکت درآمده و با تلاش برای سرمایه گذاری بر روی احساسات پاک و خشم مبارزاتی عمومی بر علیه امپریالیستها و رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و همکاران مزدور آنها در عراق، عوامفریبانه کشتار نیروهای مجاهدین را نتیجه در "صحنه" بودن این سازمان جا می زنند؛ و برای منحرف کردن افکار عمومی از سیاست تلاش برای کسب قدرت به هر قیمت، علیرغم همه کشتارهای فاجعه آمیز نیروهای آن سازمان در عراق، به اصطلاح ضرورت ماندن در آن کشور را توجیه می نمایند.

نیرویی که عملاً سرنوشت خود و نیروهایش را به توطئه های امپریالیستی و دسیسه های امپریالیسم آمریکا و عملش در هیات حاکمه جمهوری اسلامی و عراق وابسته کرده است، به راستی چه انتظاری به جز قربانی شدن در راستای مصالح قدرتهای تجاوزگرا امپریالیستی به عنوان یک ابزار در این معادلات می تواند داشته باشد؟ اگر رهبری مجاهدین سیاست اش این نبود که به هر بهانه ای در چشم امپریالیستها مقبول واقع شده، به مثابه "الترناتیو" رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی شناخته شده و در "صحنه" معادلات امپریالیستی نقش آفرینی کند چه نیازی به این تمرکز نیرو در عراق تحت اشغال مستقیم نیروهای امپریالیستی داشت و چرا می بایست به هر عمل بی نتیجه و خفت و خواری سیاسی تن داده و رسوایی حاصل از این سیاستها را هم بر کرده بکشد؟ البته مبلغان این سیاست حتی به روی خود و مخاطبینشان هم نمی آورند که تازه اگر روزی هم منافع امپریالیستها در برخورد با جنبش توده ها، به رفتن رژیم جمهوری اسلامی حکم کند و بخواهد دست به پارگیری جدیدی بزند و رژیم جدیدی را بر سر کار آورد آیا رژیمی که توسط امپریالیستها، به این ترتیب و در این "صحنه" به قدرت برسد، می تواند جز در نقش خادمین جدید امپریالیستها عمل کند؟ و آیا قرار است که یک رژیم وابسته و ضد خلقی دیگری این بار به نام مجاهدین بر مردم ایران حکومت کنند؟ تجارب مبارزاتی متعدد تاریخی توده ها در جریان پیکار آنها بر علیه امپریالیسم و رژیمهای وابسته به آن نظیر جمهوری اسلامی، نشان داده است که امپریالیستها دشمنان اصلی مردم ما بوده و اصولی به غیر از تحقق منافع خود ندارند. در نتیجه **لازال نیرویی که چشم امید خود را به جای مردم و قدرت لایزال آنها، به الطاف قدرتهای امپریالیستی ببندد و استراتژی و تاکتیک خود را بر اساس جلب حمایت آنان انتخاب کند؛ و هر نیرویی که برای کسب قدرت سیاسی، به جای کسب حمایت مادی و معنوی توده های ستمدیده، در صدد اتحاد با محافل ارتجاعی امپریالیستی بر آید که دغدغه شان تنها استثمار و چپاول و سرکوب توده ها ست، عاقبتی جز رسوایی و تبدیل شدن به وسیله ای برای پیشبرد منافع ضد خلقی آنها ندارد. رهبری مجاهدین سالهاست که در**

در حاشیه تعرض دولت عراق به مجاهدین!



روز ۱۹ فروردین امسال، ارتش ضد خلقی عراق، محل استقرار نیروهای خلع سلاح شده و بی دفاع مجاهدین در این کشور را مورد هجوم مرگبار خود قرار داد. حمله اخیر که با چراغ سبز دولت اوپاما در جهت حمایت آشکار از رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی صورت گرفت، به گزارش مجاهدین ۲۵ کشته و صدها مجروح، بجا گذارد. این یورش وحشیانه، به حق با موجی از نفرت و محکومیت عمومی از سوی افکار عمومی نسبت به مسببین این فاجعه مواجه گردید.

همه میدانند که حمله جنایتکارانه دولت عراق به محل استقرار نیروهای مجاهدین و کشتار آنها درست در زمانی صورت گرفت که رابرت گیتس، وزیر دفاع دولت اوپاما - که تا دو سال پیش بطور رسمی مسئول حفظ جان مجاهدین و تضمین حقوق انسانی آنها به مثابه پناهنده در عراق بود- برای گفتگو با دولت مزدور نوری مالکی، در این کشور به سر می برد. علاوه بر این، در همین زمان واحد های نظامی آمریکا مستقر در محل استقرار مجاهدین در عراق (۱)، به دستور فرماندهی کل نیروهای آمریکایی در آن کشور، آن محل را ترک کردند. همه اینها به روشنی نشانگر آن است حمله دولت عراق با چراغ سبز امپریالیسم آمریکا صورت گرفته است، همان امپریالیسمی که رهبری مجاهدین، برای باصلاح برقراری "آزادی" و "دمکراسی" در ایران، بر روی "حمایت" و قول آنها حساب باز کرده است. همچنین این طور جلوه می دهند که اگر مسئولیت حفظ جان آنها بر عهده آمریکا قرار گیرد بحران موجود حل خواهد گردید.

از آنجا که از زمانیکه دولت اشغالگر آمریکا مسئولیت حفاظت از محل استقرار نیرو های مجاهدین در عراق را به دولت این کشور واگذار نموده این چندمین هجوم نیروهای مزدور عراقی به مجاهدین و قصابی شماری از نیروهای این سازمان در عراق می باشد، بطور طبیعی این سوال برجستگی می یابد که در شرایط خلع سلاح و عدم امکان هر تحرک مبارزاتی ادعائی مجاهدین بر علیه جمهوری اسلامی، چه ضرورتی رهبری مجاهدین را واداشته که نیرو های خود را در این کشور نگهداشته و حال حتی برخی از طرفداران آنها در چنین شرایطی از ضرورت ماندن در عراق و "مقابله" با دولت آن کشور سخن بگویند؟ بدون شک حمله ارتجاعی، سرکوبگرانه و ضد انسانی که بار دیگر هم، ماهیت ضد مردمی دولت عراق و هم، سیاست واقعی و نه ادعایی امپریالیسم آمریکا راجع به مجاهدین را به نمایش گذارد نمی تواند فرار از پاسخ به سوال فوق را توجیه کرده باعث کتمان نقش ارتجاعی رهبری سازمان مجاهدین در آفریدن و تداوم این وضع فاجعه بار برای نیروهایش گردد. رهبری ای که با چشم دوختن به مراحم محافل تبهکار امپریالیستی و سرمایه گذاری روی حمایت آنان برای رسیدن به قدرت، نیرو های خود را عملاً به "کارت" بازی آنها با رژیم وابسته جمهوری اسلامی تبدیل کرده است.

این سیاست مخرب، در حالی توسط رهبری مجاهدین با حرارت تمام پیگیری می شود که حتی بعضی از افراد و محافل

همانطور که در اطلاعیه سازمان ما در ارتباط با کشتار اخیر مجاهدین توسط ارتش ضد خلقی عراق و چراغ سبز آمریکا تاکید شده: "این خواست همه نیروهای انقلابی و آزادیخواه است که به هر طریق ممکن از وقوع مجدد چنین فجایع خونین و ارتجاعی جلوگیری شود".

(۱) نگاه کنید به لینک زیر:

<http://www.pezhvakeiran.com/page1.php?id=32024>

آوریل سیاه اشرف و نقش اشغالگران عراق نوشته "همنشین بهار" سایت پژواک ایران

ع.شفق

اردیبهشت ۱۳۹۰

جنین بیراهه ای گام بر می دارند و تنها موفقیت آنها در این مسیر همانا تبدیل شدن به حداکثر، یک "کارت" بازی در دست امپریالیستها برای پیشبرد اهداف ضد مردمی شان بوده است.

کشتار فاجعه آمیز اخیر مجاهدین که بیانگر وحشی گری مأموران دولت عراق می باشد، در عین حال یکبار دیگر ورشکستگی سیاست چشم بستن بر ماهیت ضد خلقی امپریالیستها و سیاستهای ارتجاعی آنان را یادآوری و بر رسوائی آن تاکید می کند. از این رو افشای سیاست ارتجاعی فوق الذکر و نقشی که این سیاستها در تسهیل کشتار نیروهای مجاهدین و تبدیل آنها به گوشت دم توپ برای دشمنان مردم ایران بازی می کنند یک وظیفه عاجل برای نیروهای مردمی ست که باید در کنار دفاع بی قید و شرط از حق پناهندگی تک تک افرادی که در محل استقرار مجاهدین حضور دارند، به پیش برده شود.

مصاحبه با یک فعال کارگری... از صفحه ۱۹

با صبر و حوصله نیروهای خود را در درون این شوراهای جای دادند و از اعضای قدیمی شوراهای که اکثر یا چپ بودند و افراد انقلابی خلق ید کردند. در پاره‌های مواد حتی متوسل به زور و قلدری شدند و شوراهای را به کنترل خود در آوردند. در کارخانه ما آیت‌الله صاعنی که امروز از معترضین است و آن زمان هنوز آیت‌الله نشده بود، همراه افراد مسلح و با تهدید وارد کارخانه شد و وجود اعضای شورای اولیه را نادیده گرفت و آنها را تهدید به اخراج و دستگیری کرد و سپس با یک انتخابات فوری شورای جدیدی را تشکیل دادند. این امر حدود شش ماه بعد از قیام صورت گرفت

سوال: گفتید که در جریان انقلاب صاحب کارخانه فرار کرده و پیدایش نبود بعد از استقرار جمهوری اسلامی کارخانه چه وضعی پیدا کرد؟

پاسخ: تا زمانیکه شورای اولیه کارخانه را کنترل می‌کرد، شورا مستقلاً مدیریت کارخانه را برعهده داشت. تمام امور کارخانه زیر نظر شورا بود. همکاری مدیر کارخانه مهندس نجیبی با شورا این امکان را فراهم کرده بود که شورا امر تولید و توزیع و همچنین کنترل و حسابرسی را کاملاً یاد گرفته و به آن عمل کند. اعضای شورا تمام امور را با دقت کنترل میکردند. تنها زمانی شورا به دولت متصل شد که مواد اولیه تمام شده بود و شورا ارز دولتی در اختیار نداشت. از همین زمان کارشکنی و اخلاق وزارت صنایع و معادن، شروع شد. سهمیه کارخانه در سال ۱۵ هزار تن "پی وی سی" بود. این مقدار با ارز دولتی توسط صاحب کارخانه مستقیم از آلمان، اسرائیل و کره شمالی خریداری می‌شد. "پی وی سی" کره از کشورهای دیگر ارزان تر بود. کارخانه برای یکسال و شش ماه مواد اولیه داشت، اما شورا پیشبینی کرده بود که از زمان خرید تا رسیدن آن به کارخانه بین شش تا ۹ ماه طول خواهد کشید. در اردیبهشت ۱۳۵۸ ما خواهان ارز دولتی بودیم برای خرید مواد که برای اینکار مجوز وزارت صنایع و معادن لازم بود. (این امر شامل کلیه کارخانه‌های می‌شد که صاحبان آنها فرار کرده بودند). اما وزارت مربوطه این مجوز را به ما نداد. دلیل قانع کننده‌ای هم برای این امر وجود نداشت جز اینکه از این طریق میخواستند مدیریت را از شورا بگیرند.

سوال: لطفاً سرنوشت شورای کارخانه خودتان را تشریح کنید؟

پاسخ: در خرداد ماه عده‌ای از کارگران مذهبی به بعضی از ارگان‌های دولتی مراجعه و اظهار کرده بودند که شورا در کنترل کارگران کمونیست است. شورا را هم آنها خوششان درست کرده و کارگران به آن رای نداده‌اند. (این یک دروغ محض بود و شورا همانطور که قبلاً اشاره شد در فضای بسیار صمیمانه و آزادانه توسط همه کارگران انتخاب شده بود). ۲۷ خرداد ۵۸ آیت‌الله صاعنی همراه عده‌ای مسلح به کارخانه آمده و فراخوان مجمع عمومی داد. این در صورتی بود که مجمع عمومی یا توسط دو سوم کارگران و یا توسط شورا فرا خوان داده می‌شد. شورا از آنجاییکه از نیرنگ مذهبی‌ها غافل بود خود غافلگیر شد. اعتراض جدید به جای نرسید و صاعنی توانست در عرض سه ساعت شورائی مرکب از عوامل خود را تشکیل بدهد که کاملاً مطیع و سر براه کمیته انقلاب اسلامی جاده کرج قرار داشتند. هیچکدام از اعضای قدیمی خود را کاندید نکردند به جز یک نفر که خود از دسیسه گرها بود. البته اگر اعضای قدیمی کاندید هم می‌شدند از جانب صاعنی خلع صلاحیت می‌شدند. از آن به بعد شورای جدید همواره با وزارت کار و صنایع و معادن همکاری میکرد، و به هیچکدام از خواسته‌های کارگران اهمیتی داده نشد. همزمان به دستور صاعنی و شورای جدید انجمن اسلامی کارخانه نیز تشکیل شد که کارشان فقط جاسوسی روی کارگران بود. با آغاز جنگ عراق و ایران فشار از جانب انجمن اسلامی و شورا بر روی افراد شناخته شده و اعضای شورای قدیم بیشتر شد که این امر منجر شد به فرار عده‌ای از کارگران قدیمی. در ادامه این وضع و با نابودی شوراهای کارگری با آغاز جنگ ایران و عراق این شوراهای اسلامی بودند که کارگران را در نوبت‌های متفاوت اسم نویسی کردند برای رفتن به جبهه.

سوال: با توجه به فضای فعال سیاسی بعد از قیام بهمن در سطح جامعه و فعالیت علنی گروه‌های سیاسی این واقعیت خودش را چگونه در کارخانه و شورا جلوه می‌داد؟

پاسخ: کمتر گروهی بود که قبل از قیام عضوی در بین کارگران داشته باشند. پیکار چنین ادعای را میکند اما این واقعیت که سازمانهای سیاسی بعد از قیام بهمن بود که شروع به عضو گیری کارگران کردند، یک مسئله تاریخی است. همین امر هم باعث شد که کارگران به سازمانهای متفاوت روی آورند. خط و منشی سازمانها هم متأسفانه بسیار متفاوت با هم بودند. این امر در تضعیف شوراهای کاملاً مؤثر بود. سازمانهای سیاسی تجربه کاملی روی مسایل کارگری نداشتند آنچه که بعنوان گزارش از کارخانه‌ها میرفت کل اطلاعات آنها بود. مسئولین کارگری سازمانها بر مبنای گزارش اعضای جدید درون کارخانه‌ها به کارگران هوادار خود در آن کارخانه رهنمود میدادند. این رهنمودها غالباً عمومیت نداشت، چون شرایط و وضعیت کارخانه‌ها با هم متفاوت بودند. گرایشات سیاسی متفاوتی در میان کارگرها وجود داشت. در کارخانه‌های همه کارگران بدون استثنا طرفدار سازمان چریک‌ها بودند و در کارخانه دیگری هیچگونه گرایش جپی وجود نداشت.

سازمان‌های سیاسی در سال ۵۸ خواهان تسخیر شوراهای بودند. این یکنوع رقابت بین رژیم و سازمانهای سیاسی بود. بهمن دلیل اعضای چپ شوراهای قدیمی بسیار سریع شناسایی شدند و از آن آنتورپته‌ای که در بین کارگران داشتند کاسته شد و در انتخابات‌های بعدی کارگران از آنها حمایت خوبی نکردند و در بسیاری موارد ناچار به ترک کارخانه شدند.

سوال: آیا اطلاع دارید که بعد از سرکوب کارگران و نابودی شورای کارخانه چه وضعی در کارخانه شما حاکم شد؟

پاسخ: کارخانه نتوانسته دوام بیاورد. تعداد کارگران تا سال ۱۳۷۵ به نصف کاهش پیدا کرده و سپس و به تدریج کار به آنجا رسید که کارخانه در سال ۱۳۸۴ کاملاً بسته شد. چند سال پیش مطلع شدم که صاحب کارخانه رضا شکرچیان که در آمریکا کارخانه دارد، پیشنهاد داده است که به ایران رفته و کارخانه‌ها را به کار ببندد. اطلاع بیشتر از این را ندارم که آیا با درخواست او موافقت شده یا خیر. ولی کارخانه در حال حاضر بسته است.

سوال: رفیق مظفر عزیز به امید اینکه زیاد خسته ات نکرده باشیم و با سپاس از وقتی که جهت پاسخ گویی به این سوالات در اختیار ما گذاشتید امیدوارم که در آینده هم پاسخگوی سوالات ما باشید چون شکی نیست که با توجه به سالهای طولانی شرکت شما در مبارزات کارگری و مشاهدات عینی‌تان از شرایط زیست و مبارزه کارگران سوالات بسیاری باقی مانده و بیشک تجربه‌های کرافندگی مهم بازگونی نیافته است. بنابراین این گفتگو را نمی‌توان پایان یافته تلقی نمود. به همین دلیل به امید اینکه در فرصت دیگری باز هم پاسخگوی سوالات ما باشید برایتان موفقیت و پیروزی آرزو داریم.

پایان

پاسخ: با تشکر از شما و به امید اینکه توانسته باشم پاسخگوی سوالات شما باشم. موفق باشید.

استفاده از ترور بن لادن برای توجیه شکنجه!

زندانیهای سازمان سیا به دست آمده بودند، در موفقیت سازمان سیا در ردیابی بن لادن که به ترور او منجر شد، تأثیر قطعی و اساسی داشته اند. او در پاسخ به سوال مصاحبه کننده، تأیید کرد که این "تکنیک های پیشرفته بازجویی" شامل "واتروردینگ" هم می شود. در حالیکه "واتروردینگ" که نوعی شکنجه از طریق فشار سر زندانی در آب تا حد احساس خفگی می باشد در زمان بوش (پسر) رسماً رایج شده بود و در بستر افشاگری هائی که شده بود با مخالفت آشکار افکار عمومی مواحه گردیده بود.

جالب است که برخی از دیگر مقامات دولتی آمریکا مانند "پیتر کینگ" (یکی از اعضای کنگره آمریکا) و همچنین "ننسی پولوسی" (عضو حزب دموکرات آمریکا) نیز در سخنرانی ها و مصاحبه های خود این ادعا را تکرار کردند که محل زندگی بن لادن با استفاده از اطلاعات مهمی که از طریق شکنجه های مثل "واتروردینگ" که در طول چندین سال گذشته در زندان های آمریکا انجام می شوند، کشف شده و بنابراین نباید به خاطر این شکنجه ها از دولت بوش انتقاد کرد.

تلاش نخبگان بورژوازی حاکم بر آمریکا برای قانونی کردن شکنجه موضوع جدیدی نیست. این موضوع در واقع از روزهای پس از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شروع شد و تاکنون ادامه داشته و پس از ترور بن لادن تشدید شده است. به عنوان مثال می توانید در اینترنت به فایل های میزگردهای دانشگاهی و برنامه های تلویزیونی و مقالات متعدد روزنامه ها رجوع کنید که از سال ۲۰۰۱ تاکنون تحت عناوینی مانند "آیا مجریان قانون نباید اجازه داشته باشند برای به حرف درآوردن مظنونین، به هر کاری حتی به هولناکترین کارها دست بزنند؟"، "آیا تحت شرایط خاصی، شکنجه می تواند "بد" بهتر از "بدترین" باشد؟" و غیره وجود دارند. در تلاش برای قانونی کردن شکنجه، نخبگان بورژوازی حتی به درس گیری تاریخی از پیشگامان خود نیز پرداخته اند. به عنوان مثال در مقاله ای در یکی از شماره های "وال استریت ژورنال" در سال ۲۰۰۱ "شکنجه موفقیت آمیزی" که به ادعای نویسنده مطلب، منجر به کشف یک عمل تروریستی در سال ۱۹۹۵ در فیلیپین شده بود، برای توجیه شکنجه مثال زده شده بود. و یا در مطلب دیگری در رسانه های اینترنتی حامی دولت آمریکا، با روشی عوامفریبانه به توجیه جنبه های مختلف قانونی و اخلاقی شکنجه پرداخته و اصطلاح "شکنجه عادلانه" اختراع شده است.

در همین چهارچوب نشریه "تایمز" هم در دفاع از طبقه حاکم و دستگاه تبلیغاتی آن برای قانونی کردن شکنجه به درج مقالاتی پرداخته و تا آنجا پیش رفته است که مدعی شده که "وقتی ما مجبور شدیم در رابطه با شکنجه صحبت کنیم، مدت ها بود که مردم این بحث را در بارها و رستورانها و قطار و اتوبوس و سر میزهای شام خود شروع کرده بودند."

واقعیت این است که در یک دهه گذشته، واقعه تروریستی نیویورک بهانه ای شده است در دست دولت آمریکا برای یورش بردن به حقوق و آزادیهای مردم این کشور (و دیگر کشورهای جهان). اعمالی مانند دستگیری های بدون مدرک، استراق سمع و جاسوسی علیه مردم، سانسور، سرکوب خشونت آمیز مبارزات کارگری و تظاهرات و اعتراضات و مبارزات دموکراتیک مردم، بدرفاری با زندانیان و دیگر اعمال ضدحقوقی دولت آمریکا (و دولت های دیگر کشورهای سرمایه داری پیشرفته) گر چه همیشه کم یا زیاد وجود داشته اما در این فاصله شدیداً و مرتباً رو به افزایش بوده است. و حال دارند تلاش می کنند تا شکنجه را هم قانونی کنند.

با انتشار خبر کشته شدن بن لادن به دست نیروهای آمریکائی در پاکستان رادیو سی-بی-سی (کانادا) با بازماندگان قربانیان فاجعه ۱۱ سپتامبر گفتگوهائی ترتیب داده و در مورد اینکه با شنیدن این خبر چه احساسی به آنها دست داده و در این باره چگونه فکر می کنند از آنها سوال می کرد. در روز دوشنبه دوم ماه مه به این برنامه گوش می دادم که حرف های یک پسر بچه ۱۱ ساله نظرم را به خود جلب کرد. وی علیرغم سن کم اش از همه جالب تر و قابل تأمل تر صحبت می کرد، بطوریکه گوینده رادیو را نیز بسیار حیرت زده کرده بود. این پسر بچه که پدرش را در واقعه تروریستی ۱۱ سپتامبر در نیویورک از دست داده، برای مصاحبه کننده توضیح می داد که پس از شنیدن خبر ترور بن لادن، از مادر خود سوال کرده که "چطور آنها (سربازان آمریکایی) می توانند به این راحتی وارد کشور دیگری شده و یک نفر را بکشند و پاسخگوی هیچکس نباشند؟ چرا آنها بن لادن را زنده دستگیر نکردند تا در دادگاه به سوالهای ما پاسخ بدهد و توضیح بدهد که ۱۱ سپتامبر چطور به وقوع پیوست و پدر من و سه هزار قربانی دیگر، چرا و چگونه و به دست چه کسانی کشته شدند؟"

صحبت های این کودک (و بسیاری دیگر از افراد خانواده های قربانیان فاجعه ۱۱ سپتامبر) نشان دهنده این واقعیت است که علیرغم تلاش دستگاه تبلیغاتی دولت آمریکا برای اینکه نشان دهد که قتل بن لادن چه شور و شوق زیادی در جامعه آمریکا ایجاد کرده و خانواده قربانیان ۱۱ سپتامبر چگونه از این اقدام پشتیبانی می کنند برعکس چگونگی کشتن بن لادن و دروغهایی که به دنبال آن مطرح شد به سوالات زیادی در سطح جامعه دامن زده است.

دولت آمریکا بلافاصله پس از ترور بن لادن به تجلیل از اجراکنندگان این عملیات تروریستی پرداخت و برای اینکه وانمود کند که قتل بن لادن چقدر باعث خوشحالی مردم شده است، با آگراندیسمان کردن چند تظاهرات کوچک که به طرفداری از دولت شکل گرفته بود، تلاش کرد که تظاهرکنندگانی که اکثراً از نژادپرستان دست راستی بوده که در واقع بخش بسیار کوچکی از جامعه آمریکا را تشکیل می دهند را به عنوان کل جامعه جا بزند. در صورتیکه، واقعیت این است که اکثریت مردم آمریکا که غرق در مشکلات اقتصادی و اداره کردن زندگی دشوار خود هستند، با خبر قتل بن لادن بسیار بی تفاوت برخورد کردند.

دولت آمریکا برای اینکه وانمود کند که مردم این کشور در خونخواری و شقاوت دست کمی از دولت آن ندارند، یک نظرخواهی فرمایشی را نیز به راه انداخت و نتیجه آن را به شکلی سانسور کرد که نشان دهد اکثریت مردم آمریکا معتقدند که افرادی مانند بن لادن را باید بدون محاکمه به قتل رساند. در واقع با چنین روش های فریبکارانه طبقه حاکم بر آمریکا و دولت مدافع آن تلاش می کنند که مردم آگاه این کشور را که برای حفظ حقوق دموکراتیک خود و در واقع برای حفظ دستاوردهای تمدن بشری می کوشند، مرعوب و وادار به تسلیم کنند و آنها را با سرکوب و ایجاد جو ترس و وحشت، از اندیشه و عمل بویا و منتقدانه باز دارد و به انزوای سیاسی-اجتماعی بکشانند.

با رجوع به اظهارات مقامات دولت آمریکا و بحث ها و میزگردهایی که در رسانه های طرفدار دولت راه انداخته شده اند، می توان به روشنی دید که علاوه بر تلاش برای جلب حمایت مردم آمریکا از جنگ عراق و افغانستان و غیره، یکی دیگر از مهمترین اهدافی که دولت آمریکا دنبال می کند این است که از ماجرای ترور بن لادن برای توجیه کردن شکنجه هایی که در زندانهای آمریکا اعمال می شود استفاده کرده و حتی شکنجه را به امری قانونی تبدیل کند. به عنوان مثال، در روز سه شنبه ۳ ماه مه، "لئون پانتا" رئیس سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) در مصاحبه ای با کانال ان-بی-سی اعلام کرد که اطلاعاتی که با استفاده از "تکنیک های پیشرفته بازجویی" در گوانتانامو و دیگر

رایج در جوامع پیشرفته وجود دارند که همه آنها از دستاوردهای قرن ها مبارزات آزادیخواهانه توده ها و تلاش های متفکرین مترقی آنها محسوب می شوند، نه هدیه هیچ دولت و طبقه سرمایه داری در جهان. و امروز، این دولت های امپریالیستی هستند که قصد کرده اند که توده های مردم جهان را از همه دست آوردهای تلاش های دمکراتیک و مترقی خود محروم کنند. این درواقع جنگی است میان توده های مردم جهان و طبقه سرمایه دار حاکم بر جهان، بر سر حفظ تمدن.

دلیل گسترش روزافزون این جنگ چیست؟

امپریالیسم که همواره با قهر و ارتجاع و خشونت معنا پیدا می کرد و می کند در مقابله با انقلابات کارگری قرن گذشته و دستاوردهای انکار ناپذیر آنها اجباراً به خود چهره دمکراتیک داده و به برخی از خواسته های توده ها گردن نهاده بود. اما با شکست این انقلابات شرایط را برای یورش به همه دستاوردهای مبارزات انقلابی کارگران و زحمتکشان مهیا دیده و با برکشیدن ماسک از چهره در تلاش است تا دستاوردهای قبلی را از آنها باز ستاند. در نتیجه چنین واقعیت هایی و فرایندهای ایدئولوژیک مرتبط با آن است که نخبگان بورژوازی با حقوق دمکراتیک توده ها به عنوان مانعی بر سر راه انباشتن بازم هر چه بیشتر سرمایه در دست طبقه حاکم، ضدیت داشته و برای از میان برداشتن آنها تلاش می کنند. این صرفاً جنگ در عراق یا افغانستان و یا جنگ با دیگر دشمنان خیالی آمریکا نیست که میل به شکنجه و شکنجه های طبقه حاکم بر آمریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی را برای جنایت و خونریزی هر چه بیشتر تحریک کرده است. به واقع خود این جنگهای برای پاسخ به همین نیاز ها شکل گرفته اند. واقعیت این است که فرایندهای مهم تر دیگری نیز در کار هستند. بحران عمیق اقتصاد سرمایه داری، سقوط بازار سهام، از دست دادن درآمد های فوق نجومی و غیره، و بحران های اجتماعی دیگر در جوامع ای که شدیداً فطری شده اند دست به دست هم داده و موجب شده اند که طبقه سرمایه دار چهره کریه و جنایت بار خود را هر چه بیشتر به نمایش بگذارد. آنچه که دولت های امپریالیستی را آنقدر به هراس انداخته تشدید روز افزون اختلافات طبقاتی و در نتیجه تعمیق مبارزه طبقاتی و احتمال اوج گیری انقلابات می باشد. انقلاباتی که قادر است چشم انداز رهائی واقعی را در مقابل ستمدیدگان به نمایش بگذارند.

سهیلا دهماسی

این که مسئله شکنجه در رسانه های عمومی مورد بحث قرار گرفته، از نظر سیاسی دارای اهمیت بسیار زیادی است. نباید این نکته را هم فراموش کرد که مهمترین مسئله این است که صرف راه انداختن چنین بحثی، یعنی بحث این که آیا شکنجه بد است یا خوب و یا در چه شرایطی خوب است و غیره، خود نشانه فساد اجتماعی و فرهنگی طبقه حاکم است که به شکلی مستبدانه به ارتکاب چنین جرایمی پرداخته و می پردازد.

مردم آگاه آمریکا از خود می پرسند "بعد از شکنجه نوبت چیست؟" با توجه به واقعیات کنونی، می توان حدس زد که احتمالاً دولت آمریکا به زودی تلاش خواهد کرد که با اشاره به "موفقیت آمیز" بودن ترور بن لادن (که ادعا می شود عامل ماجرای تروریستی نیویورک بوده در حالیکه در واقع مامور سیا بوده) جوخه های مرگ و فرستادن دسته های تروریستی خود به کشورهای دیگر را، که در حال حاضر عملاً به کار گرفته می شوند، رسمی و قانونی کند.

هرچند که بحث شکنجه در رسانه های دولتی آمریکا بطور وسیع از روزهای بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر شروع شد، اما در زندانهای آمریکا در داخل و خارج از این کشور همیشه شکنجه وجود داشته است. در ماه مه ۲۰۰۰ کنوانسیون ضد شکنجه سازمان ملل در گزارشی ۴۵ صفحه ای به این گونه تخلفات دولت آمریکا و نقض حقوق بشر توسط آن اشاره کرد. در رابطه با نقض حقوق بشر، ناگفته نماند که امروز دیگر بر کسی پوشیده نیست که دولت آمریکا سالهای سال است که در "دانشکده نظامی قاره آمریکا" که به "دانشکده ترور" مشهور است، خود به تعلیم شکنجه گران و تروریست های جنایتکار بین المللی و سرکردگان جوخه های ترور و اعدام در آمریکای لاتین (منجمله السالوادور) پرداخته است. پیش از ۱۱ سپتامبر، طبق قوانین دولت آمریکا، استخدام افراد و نیروهایی که به عنوان "ناقصین حقوق بشر" شناخته شده اند ممنوع بود. اما این محدودیت قانونی پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برداشته شد و دولت آمریکا شکنجه گران و تروریست های حرفه ای را برای انجام دستوره های جنایتکارانه خود استخدام کرده و به عراق و افغانستان فرستاد. (در این رابطه به مقالات متعددی که در پیام فدایی منتشر شده و در آنها به شرکت هایی مثل "بلک واترزرگ" اشاره شده، مراجعه کنید) دولت آمریکا امیدوار است که با برداشتن دیگر محدودیت های قانونی، خود رسماً و علناً وظایف این جنایتکاران را مستقیماً انجام دهد.

بر اساس قوانین آمریکا و دیگر کشورهای صنعتی جهان، هر فردی در هنگام بازداشت "بی گناه" محسوب می شود، تا وقتی که خلاف آن ثابت شود. و گناه کار بودن و یا بی گناهی فرد مظنون را یک دادگاه عادلانه که در آن وکیل متهم به دفاع از وی می پردازد، و پس از شنیدن همه شواهد و دیدن همه مدارک می تواند تعیین کند. علاوه بر این چند نکته مهم، تدابیر حقوقی و اصول و سنت های دمکراتیک بسیار زیادی در چهارچوب قانون و در فرهنگ متمدن

حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه ... از صفحه ۱۶

"اول ماه مه"

اما زیاد دور نیست. هم اکنون کارگران جهان در حالی که نفس در سینه هایشان محبوس است به پرولتاریای قهرمان روسیه چشم دوخته اند که فداکاریهای بیشماری در راه آرمان رهایی از خود نشان داده اند.

کارگران سن پترزبورگ در روز مشهور نهم ژانویه اعلام کردند: "یا مرگ یا رهایی". کارگران سراسر روسیه این شعار را به شعار جنگ تبدیل می کنند. ما از دادن هرگونه قربانی دریغ نمی کنیم: ما از طریق قیام آزادی بدست میاوریم و از طریق آزادی سوسیالیسم.

زنده باد روز اول ماه مه!

زنده باد سوسیال دموکراسی انقلابی بین المللی!

زنده باد رهایی کارگران و دهقانان!

برقرار باد جمهوری دموکراتیک!

مرگ بر استبداد تزاری!

دفتر کمیته های اکثریت هیئت تحریر "وپربود"

قبل از تاریخ ۱۲ (۲۵) آوریل ۱۹۰۵ نگاشته شده است.

در سال ۱۹۰۵ به عنوان اعلامیه جداگانه ای انتشار یافت

وصف کارگرانی سروده شده که تلاش می کنند خود را از رنج و مشقت زندگی کارگری خلاص کنند، هیزل با صدای زیبایش می خواند:

"پرواز کن پرنده کوچک زیبا،

...

پرواز کن فراتر از کوهستان تاریک،

پرواز کن به آنجا

که آزاد شوی

آزادی ای ابدی

پرواز کن! پرواز،

ای پرنده کوچک زیبا

پرواز کن،

دور، دور، پرواز کن

تا به آنجا

که دیگر نمی وزد

باد سرد زمستانی"

این آواز از زبان کسی خوانده می شود که در پشت "کوهستان تاریک" (سمبل زندگی پر رنج کارگران معادن زغال سنگ) باقی مانده و امید به آینده آن دیگرانی دارد که در تلاش خارج شدن از این شرایط هستند.

هنگامی که برادر هیزل که کارگر معدن بود و در اثر سرطان ریه (که بسیاری از کارگران معدن به آن مبتلا می شوند) درگذشت، هیزل این ترانه را به یاد او خواند:

"در خانه فقیرانه ای در اعماق سرزمین رنج ها و گرسنگی ها،

آنجا که مباحث بیگانه است

با انسان،

بیگانه با

مردی فنا شده.

آنجا که

روح و جان انسان

آلوده به گرد و غبار زغال سنگ است،

تا لحظه آخر،

تا لحظه زوال جسم فاسد شده اش.

و آنجا که هیچ همدمی ندارد،

این مرد تباه شده،

جز ریه سیاه از کار افتاده اش."

هیزل در ترانه های زیبا و پر احساس خود، از زندگی کارگران در شهرهایی گفته است که در اثر تعطیل شدن کارخانه ها نابود شده اند، از انفجار در معادن و کشته شدن کارگران، مثلاً او ترانه ای در مورد کشته شدن ۷۸ کارگر در انفجار ۱۹۶۸ معدن "میننگ تاون" سرود. او در ترانه های خود از رنج های بی شماری می گوید که خانواده های کارگری در زندگی دارند. او همچنین رنج های کارگران جوانی را توصیف نموده است که با این که زندگی خود را با عشق شروع می کنند ولی در اثر فقر اقتصادی و مشکلات مالی از هم می پاشد.

از آنجا که بسیاری از ترانه های هیزل در مورد زنان کارگر است، برخی ها ادعا می کردند که او یک فمینیست است. اما هیزل همیشه این موضوع را انکار می کرد. به عنوان مثال در مصاحبه ای با یکی از مجله های مخصوص زنان هنرمند، در این رابطه توضیح داد که "برخلاف خیلی از افراد، من نمی توانم درد و رنج زنان طبقه کارگر را از مردان طبقه کارگر جدا کنم. می دانم که زنان همیشه زندگی بسیار سختی داشته اند که فکر می کنم تا آینده دور ادامه خواهد داشت. تحت ستم ترین انسانها، همیشه سخت ترین زندگی را خواهند داشت. اما هیچکس راه رهایی را برای ما باز نمی کند، جز خود ما. این (باز کردن راه رهایی از ستم ها) یک جنگ و مبارزه است. بنابراین، من اختلاف و جدایی بزرگی در میان خودمان (در میان زنان و مردان طبقه کارگر) نمی بینم. بنابراین، جنگ و مبارزه ما، جنگ و مبارزه ای مشترک است." با اینکه هیزل



هیزل دیکنز، خواننده زنان کارگر آمریکا!

"هیزل دیکنز" (Hazel Dickens) خواننده موسیقی محلی آمریکایی در ۲۳ اپریل ۲۰۱۱ در اثر عوارض ناشی از ذات الریه در سن ۷۵ سالگی درگذشت. او که در سال ۱۹۳۵ در خانواده ای کارگری در ایالت ویرجینیا به دنیا آمده بود، از اولین سالهای کودکی با درد و رنج زندگی طبقه کارگر از نزدیک آشنا شد. وی زندگی خود را در خانواده ای ۱۳ نفره که بسیار فقیر بوده و اجباراً در یک خانه یک اتاق خوابه زندگی می کردند آغاز نمود. برادرهای او کارگر معدن بودند و خواهرش در خانه مدیر معدن کلفتی می کرد. وقتی که در دهه ۱۹۵۰ صنعت زغال سنگ دچار افت شد، خانواده هیزل نیز مانند هزاران کارگر اخراج شده در ایالت های جنوبی، برای پیدا کردن کار به مناطق صنعتی شمال آمریکا نقل مکان کرد. در آنجا هیزل نیز به کارگری در کارخانه ای مشغول شد. او بعدها که به هنر روی آورد و به خواننده مشهوری تبدیل شد، در مصاحبه های متعددی خاطرات آن سالها را بازگو کرده و از دشواری های زندگی کارگران صحبت کرد. به عنوان مثال در مصاحبه ای گفته بود که "حقوق کارگران در آن زمان آنقدر ناچیز بود که بعد از خرید مواد غذایی مورد نیازمان، دیگر پولی در جیبمان نمی ماند. بخصوص ما که کارگران نوجوانی بودیم، حتی پول ارزان ترین تفریحات مخصوص جوانان، مثل سینما رفتن را هم نداشتیم." او در مصاحبه های خود در مورد کارگران زن و "مزد بسیار ناچیز آنها که فقط نان بخور و نمیری را تأمین می کرد، و بخصوص حقوق نابرابر و بسیار اندک آنها نسبت به کارگران مرد" و درباره تن دادن کارگران به این بی عدالتی ها، به دلیل ترس از بیکاری، به کرات صحبت کرده است.

هیزل فعالیت هنری خود را در دهه ۱۹۶۰ با خواندن آوازهای محلی بسیار پرشوری در وصف زندگی پر رنج و درد کارگران معادن و بخصوص زنان کارگر منطقه آپاچی، آغاز کرد. تعلق او به خانواده ای کارگری، خود کارگر بودن و در نتیجه شناخت واقعیت های مربوط به زندگی کارگران، تأثیر عمیقی بر زندگی هنری هیزل گذاشت. بطوریکه او توانست این تأثیر را در کار هنری خود دخالت دهد و به همین دلیل وی به یکی از بهترین خواننده های موسیقی محلی آمریکا که برای طبقه کارگر و در وصف زندگی پر درد و رنج آنان می خوانند، تبدیل شد. او خود در این رابطه گفته است که "اگر انسانی مذهبی بودم، مذهب من احساسات عمیقی می بود که نسبت به طبقه کارگر دارم."

پس از مدتی که از شروع کار هنری هیزل گذشت، با یک خواننده روشنفکر دیگر به نام "مایک سیگر" و همسر او "الیس جرارد" آشنا شد و با آنها به همکاری پرداخت که منجر به ارتقای کار هنری او گشت. "مایک سیگر" به دلیل مخالفت با جنگ کره، به بالتیمور تبعید شده و مجبور به کارگری در بیمارستان مخصوص مسلولین شده بود. او و برادرش "پیت سیگر" از خواننده های مردمی و روشنفکر آمریکا بودند.

یکی از زیباترین آوازهایی که هیزل و آلیس با هم خواندند، ترانه "پرنده کوچک زیبا" است. در این آواز که به شکلی سمبولیک در



رسید. اکثر نیروهای سیاسی و تظاهرکنندگان سیاستهای امپریالیستیها و به خصوص جنگهای امپریالیستی را محکوم کرده و بروشنی خواهان برابری اجتماعی شدند. به روال هر سال سازمانهای سیاسی با برگزاری میز کتاب به تبلیغ نظرات خود پرداخته و نشریات خود را در اختیار علاقمندان قرار می دادند. فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در وین ضمن برپائی میز کتاب با بنرها و آرم سازمان در راهپیمائی شرکت نموده و اعلامیه های سازمان به خصوص در رابطه با محکومیت تجاوز امپریالیستها به لیبی و گرامیداشت روز جهانی کارگر را وسیعاً توزیع نمودند. با توجه به اینکه این اعلامیه ها به دو زبان انگلیسی و آلمانی در اختیار تظاهرکنندگان قرار می گرفت با استقبال وسیع آنها مواجه شده و تماماً پخش گردید. میز کتاب فعالین چریکهای فدائی که عکسهای زیادی از صحنه های مقاومت و سرکوب مبارزات مردم ما را به نمایش گذاشته بود نیز با استقبال پر شور بازدیدکنندگان مواجه گردید.

گرامی باد اول ماه مه روز جهانی کارگر!
نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
فعالین چریکهای فدائی خلق ایران - اتریش
 ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۰ - ۲۰۱۱/۵/۶

گزارش مراسم روز جهانی کارگر در آمستردام هلند!



امسال روز جهانی کارگر با فراخوان نزدیک به ۳۰ اتحادیه کارگری و جریان های سیاسی از کشورهای مختلف جهان و از جمله ایران در میدان بورس آمستردام برگزار شد. شرکت فعالین سیاسی از کشورهای گوناگون جهان در این مراسم و پژواک سرود "انترناسیونال" به زبان های مختلف در این میدان خود جلوه آشکاری از همبستگی جهانی کارگران و ضرورت هم صدائی همه کارگران از ملیت های مختلف بود. شرکت کنندگان با برافراشتن پرچم ها، بنرها و شعارهایی که با خود حمل می کردند ضمن مخالفت آشکار با سلطه نظام ظالمانه سرمایه داری بر خواست های برحق کارگران و همه رنجبران تاکید داشتند.

در مراسم امسال هنرمندان پیشرو با نوای سازها و خواندن آهنگ های مترقی جلوه خاصی به جشن جهانی روز کارگر داده بودند. فعالین چریکهای فدائی خلق ایران ضمن شرکت در این مراسم و اعلام همبستگی مبارزاتی خود با کارگران جهان با برپائی میز

گزارشی از تظاهرات روز اول ماه مه در سیدنی - استرالیا

تظاهرات روز اول ماه مه در ساعت ۱۲ ظهر از های پارک شهر سیدنی شروع شده و تظاهرکنندگان بعد از طی چند خیابان اصلی شهر در همان محل گرد آمده و به حرکت خود پایان دادند.

در این تظاهرات بنا به گزارش رسانه های جمعی بیش از هزار نفر از نیروهای چپ، مترقی و مخالفین جنگ و نیز نیروهای طرفدار محیط زیست شرکت داشتند. در تظاهرات امسال نیروهای بیشتری از کشورهای آسیای و خاور میانه شرکت کرده بودند ولی تعداد شرکت کنندگان از طرف اتحادیه های کارگری کمتر از سال قبل بود. نمایندگان چند اتحادیه کارگری از جمله اتحادیه کارگران بنادر، اتحادیه کارگران ساختمان و جنگل و منابع و نیز نماینده ای از طرف کارگران مس شیلی در این گردهمایی در مورد وضعیت کارگران و شرایط زیست و کار و مبارزه آنها صحبت کردند.

هواداران سازمان نیز در این تظاهرات شرکت داشته و اطلاعیه های سازمان را به زبان انگلیسی در میان شرکت کنندگان و عابرین پخش نموده و برای مشتاقین به توضیح در باره شرایط ایران و نیز نظرات سازمان پرداختند.

هواداران چریکهای فدائی خلق ایران سیدنی - استرالیا

گزارشی از مراسم روز جهانی کارگر در نروژ!

امسال به روال سنت هر ساله در اسلو پایتخت نروژ، مردم با شرکت در راهپیمائی روز اول ماه مه، روز جهانی کارگر را گرامی داشتند.

تظاهرات با حضور جمعیت چشمگیری که حدوداً ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار نفر تخمین زده میشد از میدان کارگر شروع شد و با وجود تغییر ناگهانی هوا و سرمای شدید که مردم شرکت کننده را غافلگیر کرده بود به مدت ۲ ساعت ادامه یافت. استقبال از این تظاهرات منحصر به مردم نروژ نبود و نیروهای سیاسی ایرانی و غیر ایرانی مقیم نروژ هم فعالانه در آن شرکت نموده بودند. در گردهمایی امسال اکثر سازمانهای سیاسی ایران شرکت داشتند که اهداف و مطالباتشان را با توزیع اعلامیه و برافراشتن شعارها و بنرهایشان به نمایش گذاشته بودند. در طی این گردهمایی اعلامیه های چریکهای فدائی خلق به زبان انگلیسی وسیعاً توزیع گردید.

راهپیمائی گرامیداشت روز جهانی کارگر با سخنرانی تعدادی از سازماندهندگان مراسم به پایان رسید و شرکت وسیع مردم بروشنی نشان می داد که شرایط بحرانی نظام اقتصادی حاکم بر نروژ و کلا اوضاع ملتبه نظام های سرمایه داری بحران زده باعث گشته تا مردم هر چه بیشتر به مسائل سیاسی و اجتماعی گرایش و توجه پیدا کنند.

گرامی باد روز جهانی کارگر!
پیروز باد مبارزات کارگران جهان!
فعالین چریکهای فدائی خلق ایران - اسلو
 ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۰ - مه ۲۰۱۱

گزارشی از راهپیمائی روز جهانی کارگر در وین!

امسال روز جهانی کارگر در وین (اتریش) با شکوه ویژه ای برگزار گردید. از ساعت ۸ صبح روز یکشنبه اول ماه مه بیش از ۵۰ هزار نفر از مردم وین به خیابانها آمدند تا با راهپیمائی پر شکوه خود روزکارگر را گرامی دارند. راهپیمایی از حوالی "اپرا" شروع شد و به مدت ۴ ساعت ادامه یافت. و در طی آن تظاهرکنندگان با حرکت به سمت مجلس و شهرداری بر مطالبات برحق خویش پای فشردند. خواسته هاو مطالبات مردم چه از طریق بلندگوها و چه از طریق بنرهایی که حمل می کردند به اطلاع عموم می

سالگرد روز جهانی کارگر، یکبار دیگر ضمن بزرگداشت این روز تاریخی و پاسداری از سنتهای رزمنده آن، اعتراض خود به سلطه نظام استثمارگرانه سرمایه داری را فریاد بزنند.



از ساعت ۱۲ ظهر تظاهر کنندگان در مقابل کتابخانه "مارکس" تجمع کرده و در ساعت ۱ بعد از ظهر مارش خود را آغاز و در خیابانهای مرکزی لندن به طرف میدان "ترافلگار اسکوئر" راهپیمایی کردند. تنوع نیروهای شرکت کننده و شعارهای تظاهرات در این راهپیمایی بسیار برجسته بود. اما شعار "زنده باد اول ماه مه" و "کارگران متحد هیچگاه شکست نخواهند خورد" از زمره شعارهایی بود که در سراسر صف طویل راهپیمایان طنین انداز بود. با توجه به فضای مبارزاتی و رزمنده حاکم بر جامعه بریتانیا بر علیه یورش ظالمانه ای که دولت ائتلافی "محافظه کار- لیبرال دمکرات" بر علیه طبقه کارگر و مردم بریتانیا سازمان داده، بخش دیگری از شعارهای تظاهر کنندگان به محکوم کردن این تعرض و کاهش و قطع خدمات عمومی اختصاص داشت.

در تظاهرات امسال نیروهای سریلانکایی حضور برجسته و سازمان یافته ای داشتند و شعارهای آنها بر جلب توجه افکار عمومی نسبت به وضعیت اقلیت نامیل در این کشور متمرکز شده بود. محکومیت قتل عام وحشیانه نامیلها توسط دولت سریلانکا و اربابان امپریالیستش و سکوت مماشات طلبانه دولتهای باصطلاح مدافع حقوق بشر در مقابل این "پاکسازی قومی" در مرکز ثقل شعارهای آنها قرار داشت.

امسال شرکت ایرانیان مبارز در این تظاهرات نیز نسبت به سالهای گذشته بسیار چشمگیر بود. نیروها و فعالین سیاسی ایرانی با سردادن شعارهای "زنده باد اول ماه مه"، "مرگ بر جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته"، "کارگران زندانی آزاد باید گردند"، "دانشجویان زندانی آزاد باید گردند" به زبان انگلیسی توجه عموم را به پلاکاردها و پرچمهای خود جلب نموده بودند. تظاهر کنندگان در پایان راهپیمایی در میدان "ترافلگار اسکوئر" جمع شدند و به سخنان رهبران اتحادیه های کارگری و نیروهای سیاسی گوش دادند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران نیز همچون سنت هر ساله با حمل پلاکارد و آرم سازمان فعالانه در تظاهرات اول ماه مه امسال شرکت داشتند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن
۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۰ - ۲ می ۲۰۱۱

کتاب به توزیع نشریات سازمان و همچنین پخش اعلامیه روز جهانی کارگرکه به زبان انگلیسی ترجمه شده بود، نمودند.

گرامی باد اول ماه مه، روز جهانی کارگر!
مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
فعالین چریکهای فدایی خلق ایران - هلند
۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۰

گزارشی از برگزاری اول ماه مه روز جهانی کارگر در شهر گوتنبرگ سوئد!



امسال نیز همچون سالهای پیش در شهر گوتنبرگ نیروهای مختلف سیاسی با بر پا کردن میز کتاب و گردهمانی و راهپیمایی، اول ماه مه، روز جهانی کارگر را گرامی داشتند. میدان آهن (Järntorget) شهر گوتنبرگ که هر ساله محل برگزاری این مراسم می باشد با میز کتاب نیروهای مختلف سیاسی از کشور های مختلف و پرچمهای سرخ تزئین شده بود. محل برگزاری مراسم مملو بود از شعارهایی در دفاع از مطالبات کارگران و گرامی داشت روز جهانی کارگر.

جریانات سیاسی و دوستداران روز جهانی کارگر هر سال در این میدان دور هم جمع می شوند تا وفاداری و همبستگی خود را با کارگران سراسر جهان اعلام کنند. نیروهای سیاسی ایران و از جمله فعالین چریکهای فدایی خلق هر ساله از برگزار کنندگان میز کتاب در این مراسم می باشند. امسال حضور مردم و استقبال آنان از میز کتاب فعالین چریکهای فدایی خلق بسیار چشمگیر بود. اعلامیه های چریکهای فدایی خلق مربوط به روز کارگر به زبانهای انگلیسی و فارسی در میان حاضرین در میدان وسیعاً پخش شد. در ادامه این برنامه بسوی میدان (Gustav adolfstorget) راهپیمایی شد و راهپیمایان به این طریق روز جهانی کارگر را گرامی داشتند.

سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران سوئد- گوتنبرگ - ۰۴/۰۵/۲۰۱۱

گزارشی از تظاهرات اول ماه مه در لندن

هزاران نفر از مردم انگلیس شامل نیروهای پیشرو و آزادیخواه، فعالین اتحادیه های کارگری، دانشجویان و فعالین احزاب چپ و کمونیست در روز اول ماه مه در لندن به خیابانها آمدند تا در

هیزل دیکنز، خواننده زنان کارگر ... از صفحه ۱۱

گاهی اوقات رهبران اتحادیه های کارگری را مورد انتقاد قرار می داد، اما همیشه از آنها (بخصوص از اتحادیه کارگران معادن) پشتیبانی می کرد. این نشان می دهد که وی هیچگاه به آن سطح از آگاهی سیاسی و تئوریک دست نیافت که بتواند ماهیت واقعی اتحادیه های کارگری آمریکا را عمیقاً درک کند. با اینحال در ترانه های هیزل چنان احساس واقعی و قابل لمس در مورد زندگی پرمشقت زحمتکششان وجود دارد که جنبه اعتراضی آنها را حتی از بسیاری از سرودهایی که (در زبان انگلیسی) برای تظاهرات و اعتصابات کارگری سروده شده اند، قوی تر می کند.

همانطور که می دانیم در سالهای اخیر در معادن سراسر جهان، صدها کارگر در حوادث مرگبار بیشمار جان خود را از دست دادند. در همین رابطه امروز ترانه های هیزل که درد و رنج کارگران معادن را به زیبایی توصیف کرده، بیش از پیش در میان کارگران رواج یافته است. این خود نشان می دهد و بیانگر آن است که هنرمندانی که هنر خود را در خدمت طبقات تحت ستم قرار می دهند هرگز فراموش نشده و کارهای ارزشمند آنها همواره با تحسین ستمدیدگان مواجه می گردد.

سهیلا دهماسی

۱۱ ماه مه ۲۰۱۱ - ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۰

گرامی باد اول ماه مه، روز جهانی کارگر!



کارگران جهان امسال در شرایطی روز جهانی کارگر را گرامی می‌دارند که نظام سرمایه‌داری غرقه در بحران همچون همیشه در تلاش است تا بار بحرانهای ذاتی سیستم گنبدیده خود را هر چه بیشتر به دوش کارگران سرشکن نماید. بدون شک تحمیل عوارض بحرانهای نظام ظالمانه حاکم بر گردن کارگران و توده‌های ستمدیده معنایی جز این ندارد که کارگران به خاطر سودبری وسیعتر سرمایه‌داران، باید بیشتر کار کرده و کمتر از حاصل دسترنج خود سود جسته و با شتاب هر چه بیشتری به فقر و فلاکت سقوط نمایند. این واقعیت در همه جا مبارزات و اعتراضات گوناگونی را شکل داده است که خیزش‌های مردمی با شرکت وسیع زحمتکشان، در خاورمیانه و شمال آفریقا تازه‌ترین و گسترده‌ترین آنهاست، برآمدی توده‌ای برای نان و آزادی که به روشنی خبر از شدت استثمار و ظلم و ستم سرمایه‌داران و استبدادی می‌دهد که طبقه انگل‌صفت حاکم برای حفظ شرایط استثمارگرانه و ظالمانه موجود به وحشیانه‌ترین شکلی آنرا بر علیه کارگران و توده‌های ستمدیده اعمال نموده است.

نظیر آنچه سرمایه‌داران در چهار گوشه جهان بر سر کارگران می‌آورند را می‌توان با وضوح هر چه بیشتری در ایران و در زیر سلطه ددمنشانه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی دید. به واقع روزی نیست که سرمایه‌داران حاکم و رژیم حافظ شان به شکلی و با توسل به ترفندهای متفاوت، یورش جدیدی به سفره خالی کارگران سازمان نداده باشند.

حذف سوبسیدهای دولتی و آزادسازی قیمتها، تحت تاثیر برنامه‌های دیکته‌شده از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، که خشم و نارضایتی وسیع کارگران و زحمتکشان را برانگیخته، یکی از آخرین این ترفندها می‌باشد. این تعرض ضدخلقی در شرایطی سازمان یافته، که رژیم جمهوری اسلامی با زور و سرکوب از افزایش واقعی بهای نیروی کار جلوگیری کرده و در واقع، در سالهای اخیر دستمزد کارگران را بیش از پیش منجمد نموده است. در چنین شرایطی بورژوازی ایران در حالیکه سودهای باورنکردنی به جیب می‌زند از زبان "ولی فقیه" جنایتکار خود سال ۹۰ را به عنوان سال "جهاد اقتصادی" اعلام نموده و کارگران و زحمتکشان را به "همت و تلاش مضاعف" فراخوانده و به این وسیله در تلاش است تا بار بحران را بر دوش کارگران و زحمتکشان منتقل کرده و آنها را بیشتر چپاول نماید.

کارگران مبارز!

سرمایه‌داران جز به سود خود نمی‌اندیشند و علیرغم همه تبلیغات فریبکارانه‌شان، "سرمایه"، خدای آنها و تلاش روزمره برای مکیدن خون کارگران، "جهاد" آنهاست. شما خود این واقعیت را در جریان زندگی سراسر رنج خود و با پوست و گوشت‌تان لمس کرده‌اید. پس فریب تبلیغات دروغین سرمایه‌داران زالوصفت را نخورید و اجازه ندهید که آنها با توسل به آسمان و خرافات مذهبی زندگی زمینی شما را به جهنم تبدیل کنند. به‌پاخیزید و سال ۹۰ را به سال "نبرد طبقاتی" برای سرنگونی جمهوری اسلامی و نظام سرمایه‌داری حاکم تبدیل کنید. تجربه نشان داده که بدون مبارزه بر علیه کارفرمایان و دولت حامی آنها کوچکترین مطالبه کارگری هم دست‌نیافتنی است. این واقعیت را مبارزات روزمره کارگران در سراسر کشور و یکی از آخرین نمونه‌های آن، یعنی اعتراضات و اعتصاب هزاران کارگر شرکت‌های پیمانکاری در مجتمع پتروشیمی بندر ماهشهر به روشنی نشان می‌دهد. اعتصاب کارگران در ماهشهر جهت قطع دست شرکت‌های پیمانکاری و قراردادهای موقت و انعقاد قراردادهای مستقیم و جمعی خود جلوه آشکاری است از سیاست‌های ضدکارگری بورژوازی حاکم که می‌کوشد با قراردادهای موقت، کارگران را از حقوق بدیهی خود محروم سازد. به همین دلیل هم هست که امروز لغو قراردادهای موقت و "سفیدامضا" در کنار پرداخت دستمزدهای پرداخت‌نشده، افزایش واقعی دستمزدها، به رسمیت شناختن حق ایجاد تشکلهای مستقل کارگری و آزادی کارگران زندانی در صدر مطالبات طبقه کارگر قرار گرفته است.

تجارب ناشی از ۳۲ سال حاکمیت رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی به کارگران ایران نشان می‌دهد که بدون نابودی جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته، هیچیک از مطالبات اساسی طبقه کارگر ایران قابل تحقق نبوده و کارگران تنها زمانی که قادر شوند این رژیم ضدکارگری را سرنگون سازند می‌توانند راه را برای تحقق بقیه مطالبات برحق‌شان هموار نمایند.

کارگران مبارز!

اول ماه مه روز جهانی کارگر روز مارش رزم دلاورانه کارگران در سراسر جهان می‌باشد. کارگران در این روز با برگزاری میتینگها و تجمعات کارگری، اتحاد مبارزاتی، حد تشکل و قدرت رزمندگی خود را به نمایش می‌گذارند پس بیایید تا روز کارگر را دست در دست هم هر چه باشکوه‌تر برگزار کرده و مطالبات برحق خود را با صدای هر چه رساتر فریاد زنیم.

زنده باد اول ماه مه، روز جهانی کارگر!

نابود باد نظام سرمایه‌داری جهانی!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

جریکهای فدائی خلق ایران

اردیبهشت ۱۳۹۰

زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

جلوه ای از خشم مردم نسبت به اعدامهای رژیم!



بدنبال اعدام وحشیانه دو برادر به نامهای عبدالله و محمد فتحی به اتهام دزدی مسلحانه در زندان مرکزی شهر اصفهان توسط دژخیمان جمهوری اسلامی، مراسم سوگواری و تدفین آنها توسط خانواده و مردم شاهین شهر، به جلوه ای از اعتراض بر علیه حکومت تبدیل شد. صد ها تن از مردم شهر و بویژه جوانان، تابوت های این دوجوان را بر سر دست گرفته و با نواختن طبل و سنج و سردادن ترانه -سرود "دایه دایه وقت جنگه" و شلیک گلوله های هوایی (برسم هموطنان بختیاری) نمایشی رزم طلبانه براه انداختند. در برخی لحظات این تشییع جنازه که با دست زدن، سینه زدن و هلله راه پیمایان همراه بود شعار های "مرگ بر این رژیم" و "مرگ بر خامنه ای" هم شنیده شد که پژواک گر بانگ عظیم نفرت توده ها از مقامات جمهوری اسلامی و کلیت نظام فرتوت آنها می باشد. در این مراسم، در زیر چتر حمایت مردمی، بستگان دو جوان اعدام شده هریک به گونه ای صدای اعتراض خود را بر علیه جلادان حاکم بلند کردند و مادر آنها نوید "رفتن آخوند ها" پس از مرگ

فرزندانش را داد. او همچنین در اعتراض به اعدام دو پسر خود ضمن گفتن این که همه یک بار می میرند و فرزندان من هم یک بار مردند، با نام بردن از ولی فقیه، یعنی خامنه ای جنایتکار و اعضای مجلس ضد خلقی و نهاد های سرکوبگر و کارگزاران مزدور، آنها را افرادی خواند که روزی صد بار می میرند. به این ترتیب مراسم سوگواری به بستری برای فریاد دل سوخته بستگان و مردم شرکت کننده در این مراسم، بر علیه حکومت دار و شکنجه جمهوری اسلامی و قداره بندان اش بدل شد.

همه می دانند که در طول ۳۲ سال گذشته جنایت و سرکوب و زندان و شکنجه و اعدام جزء لاینفک حیات ننگین رژیم جمهوری اسلامی با تمامی دار و دسته های درونی آن بوده است. این نیز واقعیت روشنی ست که در ماه های اخیر، ماشین اعدام رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی در هراس از انفجار دوباره خشم و نفرت توده ها با سرعتی فزاینده به کشتار و اعدام زندانیان، چه سیاسی و چه غیر سیاسی، در سطح جامعه دست زده تا با حاکم کردن جو ارباب و اختناق، حیات ننگین خود را هر چه بیشتر فزونی بخشد. موج شدید اعدام در شهر های سراسر کشور و اعدام صد ها نفر در ماه های اخیر در پاسخ به این نیاز ضد خلقی صورت می گیرد. در چنین شرایطی عکس العمل مبارزاتی مردم شاهین شهر به اعدام محمد و عبدالله فتحی، شکستی برای رژیم در تحقق اهداف سرکوبگرانه اش بوده و رسوایی بیش از پیش آن را به نمایش گذارد.

رویداد اخیر در شاهین شهر و تعمق در چگونگی واکنش مردم به اعدام این دوجوان، پرده از یک واقعیت برجسته یعنی وضعیت ملت به و ناپایدار جامعه تحت سلطه ما که انعکاسی از تشدید تضادهای طبقاتی در آن می باشد، بر می دارد. رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی که در دفاع از منافع سرمایه داران زالو صفت و اربابان جهانش در طول بیش از سه دهه، تسمه از گرده کارگران و توده های تحت ستم ماکشیده، رژیمی که با سیاستهای ضد خلقی اش، بیش از نیمی از آحاد جامعه را به زندگی در زیر خط فقر محکوم کرده و رژیمی که برای سرکوب کامل جنبش انقلابی در سال ۸۸ و خفه کردن هرگونه صدای مقاومت و مبارزه، در وسعت تمام کشور بساط شکنجه و چوبه های دار بر پا کرده است، امروز در شرایطی قرار دارد که به دلیل شدت و وسعت تضادهای طبقاتی در جامعه قادر نیست علیرغم همه اعمال جنایتکارانه اش مردم مبارز ما را به تمکین و داشته و سکوت قبرستانی بر جامعه ایران حاکم گرداند. برعکس توده های جان به لب رسیده ایران در هر فرصتی خشم و نفرت خود را نسبت به رژیم سرپا ننگ و جنایت جمهوری اسلامی نشان داده، عملاً به مبارزه با این رژیم دست زده و حتی با نواختن سرودهای رزمی به آن اعلان جنگ می دهند.

طنین اندازی ترانه رزمی "دایه دایه وقت جنگه" و مجموعه برخوردهای رزمجوانانه در مراسم خاکسپاری محمد و عبدالله فتحی، به هیچوجه یک امر اتفاقی نیست. این از یک طرف انعکاس رشد شدید نفرت و خشم توده ها از رژیم و مقابله با حکومتی است که شمشیر ها را دیگر بار از رو بسته و از طرف دیگر بیانگر بی ثباتی وضع ظالمانه کنونی و شکنندگی شرایطی است که رژیم جمهوری اسلامی می کوشد آن را به طور مذبحخانه با کمک های عملی و پشتیبانی اربابان امپریالیست اش، همچنان حفظ نماید.

تاریخ سلطه جمهوری اسلامی نشان داده تا این دیکتاتوری لجام گسیخته بر سریر قدرت است، زندان و شکنجه و اعدام نیز برقرار بوده و تنها راه رهائی از این وضع جنایتبار تلاش دو چندان برای سرنگونی این رژیم و نابودی همه آن روابطی است که استبداد و زور و خفقان را هر روزه باز تولید می نمایند، یعنی روابط سرمایه داری وابسته در ایران که تنها با قطع هرگونه نفوذ امپریالیسم از جامعه ما امکان پذیر است.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد انقلاب!

چریکهای فدایی خلق ایران - ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۰

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی ست!

بیش از این، روسیه هرگز یک چنین بیداری از خواب غفلت، و رهایی از ظلم و ستم بردگی، آنگونه که امروز تجربه میکند بخود ندیده است. تمام طبقات جامعه از کارگران و دهقانان گرفته تا زمین داران و سرمایه داران همگی در غلیان میباشند، و صدای اعتراض در همه جا بگوش میرسد. در سن پترزبورگ و قفقاز، در لهستان و سیربی همه جا مردم خواهان خاتمه دادن جنگ میباشند، آنها خواهان برقرار کردن حاکمیت خلق و احضار مجلس نمایندگان تمامی شهروندان (بدون استثناء)، در یک مجلس مؤسسان برای بنیانگذاری دولت خلق و برای نجات ملت از ورطه ایکه دولت تزاری ایشان را بدان میکشاند، میباشند. کارگران سن پترزبورگ، با نیروی دویست هزار نفری در روز یکشنبه نهم ژانویه همراه کشیش گورچی گاپون به پیش تزار میروند، تا این خواستهای مردم را به گوش او برسانند، تزار کارگران را به مثابه دشمن میپذیرد او هزاران کارگر غیر مسلح را در خیابانهای سن پترزبورگ میکشد. امروز پیکار در سراسر روسیه جاریست. کارگران در اعتصابند و خواستار زندگی بهتر میباشند. در ریگا و در لهستان، در ولگا و در جنوب خون جاریست. در همه جا دهقانان بپاخاسته اند مبارزه برای رهایی به مبارزه تمام خلقها تبدیل شده است.

دولت تزاری دیوانه شده است. میخواهد پول قرض کند تا جنگ را ادامه دهد. اما دیگر کسی به او اعتماد ندارد، که به او قرض دهد. قول میدهد که مجلس نمایندگان را برقرار کند، اما هیچ تغییری صورت نگرفته است. مجازات ها تمام نشدنی است. قانون شکنی های مقامات مسئول مانند گذشته ادامه دارد. هیچگونه جلسات عمومی آزاد و یا روزنامه های آزاد مردمی وجود ندارد. درهای زندانهای که رزمندگان آلمان طبقه کارگر در آن میپوسند هنوز باز نگردیده اند. دولت تزاری سعی میکند که مردم را علیه همدیگر بشورانند. بوسیله دامن زدن کینه توزی علیه ارامنه در میان تاتارها، در باکو یک قتل عام وسیع به راه انداخته است. و هم اکنون در تدارک قتل عام دیگریست که هدفش یهودیان میباشند و سعی دارد کینه توزی علیه آنها را در میان مردم ناآگاه دامن بزند.

رفقای کارگر! ما دیگر نمیتوانیم چنین جنایاتی علیه مردم روسیه را تحمل کنیم. ما بپا میخیزیم و از آزادی دفاع میکنیم. ما علیه همه آنهاپی که میخواهند مبارزه علیه دشمن واقعی را به کج راه بکشاند مقابله به مثل خواهیم کرد. ما مسلح خواهیم شد و دولت تزاری را سرنگون خواهیم کرد و آزادی برای تمام خلقها را بدست خواهیم آورد. کارگران و دهقانان! مسلح شوید جلسات مخفیانه برپا کنید، دسته های مسلح ایجاد کنید خود را با هرگونه اسلحه ای که میتوانید بدست آورید مسلح کنید.

مردانی را که بدانها اعتماد دارید برای مشورت با حزب کارگری سوسیال دموکرات برگزینید. بگذار که اول ماه مه امسال برای ما جشن قیام خلق باشد. تدارک ببینید و در انتظار دستور حمله تعیین کننده علیه ستمگران باشید. مرگ بر دولت تزاری. ما آنها سرنگون خواهیم نمود و دولت موقت انقلابی برپا خواهیم کرد که مجلس مؤسسان مردم را احضار کند. نمایندگان مردم را با رأی مستقیم، مخفی و مساوی انتخاب کند، تمام رزمندگان آزادی را از زندانها رها سازد و با از تبعید برگرداند. بگذار جلسات عمومی مردمی آزادانه برپا گردد، و روزنامه های مردمی بدون کنترل مأموران جهنمی انتشار یابد. بگذار تمام خلقها مسلح شوند و یک تفنگ در دست هر کارگر باشد، تا مردم بتوانند سرنوشت خود را خود تعیین کنند و نه یک مشت چپاولگر و ستمگر. بگذار در روستاها کمیته های آزاد دهقانی برپا شود تا قدرت زمین داران فنودال را سرنگون کند، تا مردم را از ستم مقامات مغرور رها سازد تا زمینهایی که بزور از دهقانان گرفته شده است به آنان بازگرداند.

اینها مسائلی هستند که سوسیال دموکراتها خواستار آند و شما را برای رسیدن به آنها به پیکار دعوت میکنند. اسلحه در دست برای رهایی کامل، برای جمهوری دموکراتیک، برای ۸ ساعت کار در روز، برای کمیته های دهقانی. بنابراین خود را برای جنگ عظیم آماده کنید. رفقای کارگر، کارتان را در تمام کارخانه ها و فابریکها در روز اول ماه مه تعطیل کنید، و بنابر توصیه کمیته های حزب کارگری سوسیال دموکرات اسلحه بردارید. زنگ ساعت قیام هنوز زده نشده است.



رفقای کارگر! جشن عظیم تمامی کارگران جهان نزدیک میشود. آنها بیدارشان را نسبت به روشنایی و آگاهی اجتماعیشان را در یک اتحاد برابانه برای مبارزه علیه هرگونه ظلم و ستم، علیه هرگونه استبداد و علیه هرگونه استثمار، برای یک نظام سوسیالیستی در جامعه، در اول ماه مه جشن میگیرند. همه آنهاپی که کار میکنند و شکم اعیان و اشراف را با کارشان پر میکنند، آنهاپی که زندگانیان را کمرشکنانه برای مزدی ناچیز صرف میکنند، آنهاپی که هرگز ثمره کارشان را نچشیده اند، آنهاپی که مانند حیوانات مزاحم در میان تجملات و درخشندگیهای تمدن ما زندگی میکنند مشتتهای خود را در راه پیکار برای رهایی و سعادت کارگران گره کرده اند. نابود باد دشمنیها و کینه توزیها مابین کارگران ملیتهای مختلف و اعتقادات مختلف. این کینه توزیها فقط میتواند در خدمت غارتگران و زورگویان، آنهاپی که زندگیشان بر اساس جهل و تفرقه در میان صفوف پرولتاریا مقدر است، قرار گیرد. مسیحیان و یهودیان، ارامنه و تاتارها، لهستانی ها و روسها، فنلاندیها و سوئدیها، آلمانیها و لیتوانی ها همه و همه در زیر یک پرچم واحد سوسیالیسم جمع شده اند. **تمام کارگران برادرند و اتحاد مستحکم آنها تضمین کننده رهایی و سعادت کارگران و تمام انسانهای زحمتکش میباشند. در اول ماه مه، این اتحاد کارگران تمام کشورها و سوسیال دموکراسی بین الملل نیروهای خود را بررسی نموده و تمام قدرت خود را در راه پیکاری خستگی ناپذیر و مصممانه برای آزادی، تساوی و برادری بسیج مینمایند.**

رفقا! در روسیه، ما در آغاز یک حادثه بسیار مهم قرار گرفته ایم. ما درگیر آخرین پیکار سخت علیه دولت تزاریست مستبد میباشیم، ما میبایست این جنگ را به نتیجه پیروزمندانه اش برسانیم. ببینید این دولت بیرحمان و ستمگران، مزدوران درباری و مفتخواران سرمایه، چه مصیبتی به سر مردم تمام روسیه آورده اند. دولت تزاری مردم روسیه را به یک جنگ دیوانه وار علیه ژاپن کشانده است. زندگی صدها هزار جوان را از مردم جدا کرده و در خاور دور به هلاکت رسانده اند. مصیبت این جنگ بحدی است که زبان قدرت بیان آنها ندارد. و اما این جنگ برای چیست؟ برای منچوری که دولت غارتگر تزاری از چین تصرف کرده است. خوف روسها ریخته میشود، کشور به نابودی کشانده میشود برای اینکه سرزمینهای خارجی به یغما برده شود. زندگی برای کارگران و دهقانان هرچه سخت تر و سخت تر میشود، سرمایه داران و مقامات رسمی حلقه اسارت بر گردن آنان را هرچه محکمتر میکنند و همزمان دولت تزاری مردم را برای چپاول سرزمینهای خارجی به آنجا سرازیر کرده است. ژنرالهای قلابی و مقامات مزدور دولت تزاری باعث گردیده اند که فئودون روسیه به نابودی کشانده شود. صدها و هزارها میلیون از ثروت ملت را بر باد داده اند، و یک ارتش را کاملا از دست داده اند. اما جنگ هنوز ادامه دارد و هنوز فداکاریهای بیشتری میطلبد. مردم به نابودی کشانده شده اند، صنایع و بازرگانی تقریبا از کار ایستاده اند و خطر گرسنگی و وبا قریب الوقوع است، اما دولت استبدادی با جنون کور کننده ای راه گذشته را میپیماید، و حاضر است که تمام روسیه را به نابودی بکشاند اما یک مشت خودکامه و خونخوار را نجات دهد. وی جنگ دیگری را به همراه جنگ علیه ژاپن آغاز کرده است، جنگ علیه تمامی خلقهای روسیه.

زندگینامه چریک فدائی خلق

محمد رضا قنبرپور



رفیق محمد رضا قنبرپور در روز ۲۲ آذرماه ۱۳۳۲ در خانواده ای کارگری چشم به جهان گشود. پدرش اوستا محمود تازه دوران تبعید خود را در جزیره خارک سپری کرده و با خانواده اش ساکن منطقه کارگر نشین ایستگاه ۳

شاه آباد شده بود. محمدرضا دوران دبستان را در مدرسه گلشن در محله لام سی (جنب رختشوی خانه شرکت نفت) گذراند. سپس برای کلاس هفتم به مدرسه رازی رفت و سیکل دوم را در رشته ریاضی ادامه داد. دوستانش او را "بزرگ مرد کوچک" صدا میکردند. با قد کوتاه اش اما دلی بزرگ داشت و با دوستانش بی اندازه صمیمی بود. پدرش اوستا محمود بعد از بازخرید شدن از شرکت نفت مغازه پنجرگیری انومیل باز کرد. محمدرضا تابستانها بعد از مدرسه در مغازه پدر کار میکرد. همیشه ورزش استقامتی میکرد میگفت باید قوی شد. در رفاقت با دوستانش زبانزد بود. راستگو بود و هوشیار و در خرید کتاب امساک نمیکرد. با اینکه درآمد هفتگی محدودی داشت اما از کمک به دوستانش و تقسیم آن با آنها ابائی نداشت. هر چند کشتی گیر نبود اما زمانیکه با دوستان دورهم جمع میشدند فنون کشتی را آموزش میداد. سینما را دوست داشت ولی هر فیلمی را نمیدید. به کیبوتر علاقمند بود و شاید آزادی را در پرواز کیبوتران میدید، میدانست طوقی و دم سیاه چیست. هیچ وقت بروز نداد که از عشق مطلع است ولی در دلش میشد عشق را دید. عشق به آینده به آزادی چرا که او در واقع معلم عاشقی بود که درس آزادی می داد. برادر بزرگش احمد رضا را که در ذرفول کار می کرد را خیلی دوست داشت و با توجه به اعتقادات مارکسیستی او از وی تاثیر گرفته بود. یکی از خوشحالیهایش سفر به ذرفول و تجدید دیدار با برادر بزرگ و فراگیری از وی بود. با توجه به جو سیاسی خانواده و بویژه آگاهی و گرایشات سیاسی برادر بزرگش از همان نوجوانی از آجان و پاسیان و مامور امنیه ترسی نداشت و دل خوش دیدن آنان هم نبود. و در همان جوانی صدای رادیو عراق را که اخبار و گزارشات سازمانهای انقلابی را پخش می کرد را گوش میداد و گفتار آزادی خواهان را به یخت و نقد میکشاند. کلاس بازده رشته ریاضی را تمام کرد که شور و شوق با برادر اش رضا بودن او را به ذرفول کشاند. برای اتمام تحصیلات متوسطه به کلاس شبانه در ذرفول رفت و روزها در شرکت آمریکایی راه پل که در هفت تبه ناظر نیشکر هفت تبه بود مشغول بکار شد. برای رفت و آمدهایش موتور "وسپای" ای خرید. تازه صاحب موتور سیکلت شده بود اما هر وقت برای خرید میرفت حتماً از سواری آن دوستان خود را بی بهره نمیکذاشت. موتور وسپای به وی امکان می داد تا غروب بعد از کلاس شبانه سریعتر پیش برادرش رضا برود. و در همین ارتباط بود که آگاهی های سیاسی اش ارتقا یافته و راه و رسم مبارزه چریکی را آموخت. و برای پیوستن به چریکهای فدائی خلق آماده شد. آخرین بهار زندگیش را نمیشود فراموش کرد. ۱۲ فروردین ۱۳۵۵ با دلی آرام از خانواده خداحافظی نمود و در زبان برادرش رضا عازم ذرفول شد، شاید هم میدانست، چون در همان روز درست غروب آخرین بار در کنار خانواده بودن به خانواده خود گفته بود یا دیگر برنمیگردیم یا اگر برگشتیم آزادی را به همراه داریم. او همان غروب به ذرفول رفت و ۲۶ اردیبهشت ماه سال ۵۵ یعنی ۱۸ روز بعد از رفتنش خبر رفتن آبدیش از تلویزیون اعلام شد.

متن خبر چنین بود: تعدادی تروریست در خانه تیمی کوی کن پس از درگیری کشته شدند. باورش سخت بود اما همین چریکها و رزمندگان آزادی بودند که جان بر کف به رزم رژیم وابسته به امپریالیسم شاه رفتند و جان خود را وثیقه آزادی مردم خود نمودند. گرچه مبارزه آنها به سرنگونی دیکتاتوری پهلوی انجامید و بهار آزادی اعلام شد، اما با روی کار آمدن جمهوری اسلامی بار دیگر روشن شد که تا کارگران و زحمتکشان نتوانند نظام سرمایه داری حاکم بر کشور را از ریشه براندازند آزادی دست نیافتنی و راه پر از فراز و نشیب رسیدن به آزادی پر رهرو خواهد بود.

زندگی نامه چریک فدائی خلق

احمد رضا قنبرپور



رفیق احمد رضا در آبادان و در خانواده ای که پدر کارگر شرکت نفت بود به دنیا آمد. هنوز چند روزی از آغاز سال ۱۳۲۸ نگذشته بود که خانواده برای شگون سال تصمیم به بیرون ریختن نحسی سال به سبزه زار رفته بودند. دم دمای روز ۱۴ فروردین

ساعت ۵ صبح اولین فرزند خانواده دنیا آمد. اسمش را محمدرضا گذاشتند. اولین سال تحصیلی خود را در ۶ سالگی در دبستان فروغی در محله ای به نام مکی آباد شروع کرد. بعد از اتمام دوره ابتدایی به دبیرستانی به همین نام (فروغی) وارد و تا زمانیکه پدرش کارگر شرکت نفت آبادان بود و در منازل شرکتی نزدیک به همین مدارس زندگی می کردند در همین دبیرستان ادامه تحصیل داد. پدر را به خاطر هواداری از حزب توده مدتی به جزیره خارک تبعید کرده بودند. کلاس دهم دبیرستان بود که پدرش را باز خرید کردند. در سال ۱۳۴۵ دیپلم ریاضی را از دبیرستان رازی گرفت. یکسال در منزل به مطالعه و کلاس موسیقی گذراند. او به ساز و سنتور علاقمند بود و هر از گاهی برای دل خود و نزدیکان آهنگی مینواخت و در نواختن آهنگ کل گندم ماهر شده بود. پدر علاقمند بود فرزندش را برای ادامه تحصیل به آمریکا بفرستد ولی او رضایت نداد. او میگفت من حاضر نیستم که پدرم در این مرز و بوم کارگری کند و من به آمریکا بروم و در آنجا درس بخوانم. با توجه به تمایلات و آگاهی سیاسی اش در دبیرستان رازی با رفقا بهزاد و بهنام امیردوان و مرتضی کریمی آشنا و رفیق شد. بعدها این رفاقت و صمیمیت به یک پیوند فکری - نظری منجر شد. در ۱۸ سالگی خدمت سربازی را در سپاه دانش شروع کرد و دوره آموزشی را در شاه آباد غرب (اسلام آباد کنونی) به مدت سه ماه گذراند و از آنجا به روستای زرکنار شهر بابل اعزام شد که به مدت ۱۴ ماه به عنوان معلم وظیفه در آنجا خدمت کرد. او آنچنان با اهالی روستا عجین شد که گویا عضوی از خانواده آنان بود. با توجه به اندیشه های مارکسیستی اش محمدرضا برای اهالی روستا از جان و دل کار میکرد. او برای آنان فقط یک معلم نبود بلکه کشاورز و دامدار و دکتر و سنگ صور اهالی روستای زرکنار هم شده بود. در همان روستا بود که با هزینه خود کتابهای داستان صمد بهرنگی و کتابهای قصه کودکان را تهیه و در کلاس درس به بچه ها آموزش میداد. با الهام از صمد بهرنگی به شاگردان خود آموزش می داد که ماهی سیاه کوچولو هم میتواند به اقیانوس پیوندد. پس از ۱۴ ماه خدمت اجباری با علاقمندی شغل معلمی را انتخاب نمود. در ابتدا در روستای صبیحه از روستاهای توابع استان خوزستان جنب لوله سازی نبرد اهواز به عنوان معلم مشغول بکار شد و چه خوب میدانست که علم و کار با هم رفیق هستند. بله در همان مدرسه بود که فقر اهالی و زحمت کارگران کارخانه را هر روز شاهد بود. روستاییان کشاورز و کارگران زحمتکش فرزندان خود را برای فراگیری علم به مخروبه های بنام مدرسه میفرستادند و شاید محمدرضا از نادر معلمانی بود که هیچگاه نرسید علم بهتر است یا ثروت. احتمالاً علاقه اهالی باعث انتقال محمدرضا به ذرفول شد. مدتی در دبستان زهیر شهر ذرفول که مدیری مطیع دولت داشت و معلمین را کنترل میکرد به تدریس پرداخت. در عید سال ۱۳۵۴ همراه با بهنام امیری دوان و مرتضی کریمی به جهرم سفر کردند. در آن زمان مرتضی کریمی در تهران انتشارات امیرکبیر کار میکرد و بهزاد و بهنام امیردوان در تهران زندگی و مبارزه میکردند و از جمله بلندقامتان جاودانه تاریخ بودند که در جریان ضربات رژیم شاه به سازمان چریکهای فدائی در سال ۵۵ در درگیری با نیرو های امنیتی شاه جان باختند و جان عزیزشان را فدای آرمان های کمونیستی شان کردند. احمد رضا در عید ۱۳۵۵ به آبادان آمد و روز ۱۲ فروردین با خانواده خداحافظی کرد و با برادر کوچکش محمدرضا قنبرپور عازم ذرفول شد. آن دیدار آخر وی با خانواده بود. ساواک در ۲۶ اردیبهشت به خانه تیمی در تهران نو - خیابان خیام پلاک ۸ ناخوانمردانه حمله کرد. در این حمله نابرابر همه اعضای خانه تیمی به جز رفیق حمید اشرف شهید شدند. تلویزیون رژیم شاه اسامی را اعلام کرد نام محمدرضا قنبرپور در میان شهدای ۲۶ اردیبهشت سازمان چریکهای فدائی خلق قرار داشت.

مصاحبه با یک فعال کارگری (قسمت آخر)

پیام فدایی: مصاحبه ای که در زیر مشاهده می کنید، متن گفتگویی با رفیق مظفر، یکی از کارگران قدیمی است که سالهای طولانی ای از زندگی خود را در کارخانه و در میان کارگران ایران گذرانده و به عنوان یک فعال مبارز کارگری همراه آنان دست به مبارزه سیاسی زده است. این مصاحبه که در ماه جون ۲۰۱۰ صورت گرفته، منعکس کننده گوشه ای از تجارب رفیق مظفر در ارتباط با شرایط زیست و مبارزات کارگران زحمتکش ایران در زمان حاکمیت رژیمهای ضد کارگری شاه و جمهوری اسلامی در فاصله بین سالهای ۱۳۴۴ تا ۱۳۶۰ است و پیام فدایی با هدف آشنا نمودن هر چه بیشتر خوانندگان با شرایط طبقه کارگر و انتقال تجارب فعالین کارگری به درج آن اقدام می ورزد. آخرین قسمت این مصاحبه در این شماره در نظران می رسد.

اعتصاب در درون کارخانه ما و اصولاً منطقه صنعتی جاده کرج و ساوه و آبعلی در همین زمان آن هم نه در همه جا شروع شد. و این اعتصابات دقیقاً به خاطر حمایت از کارگران نفت بود نه به دستور خمینی. اگر اعتصاب به دستور خمینی بود پس چرا کارگران با فرمان او اعتصاب را نشکستند. چون چند روز بعد از قیام خمینی دستور داد "دیگر همه بر گردند بر سر کارهایشان و اعتصاب تمام شده است" (نقل به معنی) اما کارگران این کار را نکردند و خواهان اجرای خواسته‌های خود بودند. در کارخانه ما کارگران در اواسط اسفند به اعتصاب پایان دادند. آن هم نه به دستور خمینی بلکه طبق تصمیم شورای کارخانه.

سوال: برخورد ارگانهای دولتی با اعتصاب چگونه بود؟

پاسخ: در آن شرایط (سه ماه قبل از انقلاب) ارگانهای دولتی دیگر قدرت اجرای نداشتند و کاری نمی‌توانستند بکنند.

سوال: در دوره قیام در برخی کارخانجات تشکل مستقل کارگران را شورا نامیدند، آیا در کارخانه ای که شما کار می‌کردید هم "شورا" بوجود آمد؟ اگر به وجود آمده بود، وظایف و کارکرد این شوراها چگونه بود؟ آنها چه کار می‌کردند؟

پاسخ: همزمان با آغاز اعتصاب کارگران زمره شوراهای هم ایجاد شده بود. در همین شرایط بود که بورژوازی به هراس افتاده چون انقلاب را صد در صد تحقق یافته میدانست، لذا آنها شروع کردند به زدنی و غارت کارخانه‌ها و تا آنجا که امکان داشت تبدیل سرمایه‌های خود به پول نقد و فرستادن ارز به خارج از کشور. زیرا صاحبان کارخانه‌ها با دیدن اوج گیری انقلاب شروع کرده بودند به فرار از ایران و رفتن به خارج از کشور. همزمان، شعارهای مانند "آزادی، برابری"، "کار، نان، آزادی"، "مرگ بر امپریالیزم" ... میدان وسیعی را برای مبارزه فکری باز کرده بود. کارگران پیشرو حول این شعارها به بحث و گفتگو و روشنگری پرداختند. فرهنگ جدیدی در درون کارخانه رایج می‌شد و آن بحث سیاسی و اظهار نظر آزادانه بود. صحبت بر سر مسائل پیچیده‌تری مانند لغو مالکیت خصوصی و کنترل کارگری آرام آرام جلو میرفت. اما با توجه به همه اینها برای تحقق چنین اهدافی نیاز به تشکلی قدرتمندی مانند شورا بود.

کارگران اموال کارخانه و واحدی را که در آن کار می‌کردند متعلق به خود میدانستند. حس مالکیت عمومی در همه جا دیده میشد. با توجه به این مسئله ما شاهد هستیم که کارگران برای حفظ و حراست از اموال واحدهائی که در آن کار می‌کردند، مجمع عمومی تشکیل میدادند. تمامی کارگران با شور و اشتیاق و داوطلبانه در این مجمع عمومی‌ها شرکت می‌کردند. نیاز به کنترل بر تولید و توزیع، هر چند ناقص، ضرورت تشکیل شوراهای انقلابی را چند برابر کرده بود.

اما در مورد کارخانه ما:

صاحب مجموعه صنعتی قرقه زیبا، شکرچیان از طریق ایادیش در ماه‌های قبل از شهریور مقداری از مواد خام را به کارخانه‌های کوچک مشابه خود فروخته بود. در اواسط مهر ماه ۱۳۵۶ کارگران قدیمی در خارج از کارخانه جلساتی برگزار کردند و نتیجه بحث‌های خود را در کارخانه علنی نمودند. پس از اخراج کارگرانی که در مراسم اول ماه مه سال ۵۷ شرکت کرده بودند هیچ وقت ارتباط کارگران قدیمی با این عده قطع نشد و همواره با آنها تماس بودند.

در اواسط مهر ماه کارگران اخراجی عده‌ای از دانشجویان انقلابی را دعوت کردند که از این کارخانه‌ها بازدید کنند و برای کارگران صحبت کنند. در این میتینگها کارگران اخراجی و دانشجویانی که داوطلبانه به کارخانه‌ها سرکشی میکردند، مسئله اعتصاب و حمایت از اعتصاب سرتاسری و کارگران شرکت نفت را به میان کشیدند. در همین میتینگ بود که کارگران اعلام کردند، از روز بعد آنها هر روز به سر کار خواهند آمد ولی تولید رامتوقف خواهند کرد.

اولین و دومین روز اعتصاب چون کارگران بیکار بودند با طرحی که کارگران پیشرو روی آن کار کرده بودند، یکی از ابزارهای کارخانه تمیز شد تا کارگران جانی برای نشست‌های خود داشته باشند. این نشستها درست مانند مجمع عمومی بود و تمام تصمیمها در همان دو روز اول اعتصاب گرفته شد. در روز اول بحث ایجاد شورا و انتخاب عده‌ای به عنوان اعضای شورا مطرح شد. در روز دوم انتخابات صورت گرفت. انتخابات با

سوال: پس از اعدام فاتح صاحب کارخانجات چیت ری که باعث شده بود که خون تعدادی از کارگران این کارخانه با گلوله‌های نیروهای مسلح شاه بر زمین ریخته شود، به گونه ای که در نشریه نبرد خلق (ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق) در آن زمان آمده، بعضی از کارگران با روحیه ای بالا کارفرماهای خود را از دچار شدن به وضع فاتح می‌ترساندند. آیا شما هیچوقت شاهد چنین روحیه بالائی در بین کارگران آن دوره بودید؟

پاسخ: نمیشود به این صراحت گفت که کارگران صاحب کارهایشان را تهدید به چنین وضعی می‌کردند. چون کشته شدن فاتح مدت کوتاهی در پرده ابهام بود. اما به زودی در بخش زیادی از کارگران بخصوص منطقه کرج معلوم شد که اعدام فاتح توسط سازمانی سیاسی نظامی انجام شده است، مشخص است که کارگران نمی‌توانستند چنین کاری را بکنند. از طرف دیگر چه قبل و چه بعد از کشته شدن فاتح سرمایه‌داری مثل فاتح، خیامی و ایروانی و غیره فقط به دفاترشان میرفتند، کمتر در کارخانه‌ها ظاهر می‌شدند و مستقیم با کارگران روبرو نمی‌شدند. اما خوب کارگران در بحث‌های خصوصی و خانوادگی می‌گفتند که "انشالله این یکی را هم مانند فاتح به درک واصل خواهند کرد" و یا غیره. در کل این جنبش یک پشتگرمی بود برای کارگران.

سوال: آیا در شرایط تغییر فضای سیاسی جامعه که در سراسر کشور شاهد اعتراضات و تظاهرات های خیابانی بودیم کارگران کارخانه شما هم در این حرکات شرکت می‌کردند؟

پاسخ: بله. برای نمونه در تظاهرات اول ماه می ۱۳۵۷ حدود ۱۵ نفر از کارگران کارخانه درخشان شرکت داشتند. به علت غیبت ما در آنروز و آوردن تراکت و شعار به درون کارخانه، کارفرما ۱۳ نفر را اخراج کرد. خود من یکی از این کارگران اخراجی بودم. اما این امر به من و بقیه کارگران فرصت داد تا هر روز در تهران در تظاهرات و میتینگ‌های جلو دانشگاه تهران شرکت کنیم و در آنجا بود که متوجه شدیم عده‌ای از دانشجویان هر روز به یکی از کارخانه‌های صنعتی مراجعه می‌کنند و با کارگران میتینگ بر گزار می‌کنند، ما هم از آنها دعوت کردیم که همراه ما به کارخانه ما بیایند. اوضاع طوری بود که کمتر کارخانه‌ای از ورود آنان جلوگیری میکردند. من خودم همراه آنها به خیلی از کارخانه‌ها رفتم.

سوال: با گسترش اعتراضات و مبارزات مردم در اواخر دوره شاه، کم کم کارگران هم شروع به اعتصاب نمودند آیا کارگران کارخانه شما هم اعتصاب کردند؟ اگر بود، این اعتصاب کی و بر سر چه خواسته‌هایی شروع شد؟

پاسخ: صحبت از اعتصاب زمانی شروع شد که کارگران شرکت نفت شیرهای نفت را بستند. اگر پادمان باشد در آن زمان خمینی در پاریس بود. وقتی اعتصاب پیش رفت بعداً کارگران تولید را کاملاً متوقف و صدور نفت را قطع کردند، خمینی عده‌ای را در ایران به عنوان نماینده خود به میان کارگران فرستاد تا بلکه مهار و کنترل این اعتصاب را بدست بگیرند. در چنین شرایطی مسئله اعتصاب در درون طبقه کارگر همه گیر شده بود. اما باز اعتصابات تک و توکی دیده می‌شد و در اواسط دی ماه بود که کارگران کیهان و اطلاعات و بعضی موسسات حساس اعلام اعتصاب کردند.

در مرحله آغاز اعتصابات کل جامعه در دو جبهه قرار گرفته بود. جبهه اول: طبقه کارگر و سایر زحمتکشان شهر و روستا بودند. این جبهه دیگر حاضر به هیچگونه سازشی نبود. شعار سرنگونی "مرگ بر امپریالیست و سگ زنجیرش" یک شعار استراتژیکی بود و اکثریت مردم به آن معتقد شده بودند. کارگران با آگاهی برای حراست از اموال عمومی بسیج شده بودند، و حاضر بودند با چنگ و دندان از محل کار و سرمایه‌های که در آنجا بود حفاظت و نگهداری کنند و نگذارند که اربابان آن را به تاراج برند. جبهه دوم: رژیم می که در کمال بیشرمی و وقاحت حاضر به پذیرش خواسته‌های مردم نبود و در شهرها حکومت نظامی اعلام نموده بود. روزانه عده زیادی بی رحمانه هدف گلوله‌های رژیم پلید شاهنشاهی قرار می‌گرفتند. در چنین اوضاعی ضرورت اعتصاب خود را نمایان می‌کند و طبقه کارگر دست به یک اعتصاب سیاسی نا محدود میزد.

نیست، بلکه می‌خواهیم تولید اجتماعی و توزیع کالاها را یک باره تحت کنترل و نظارت شوراهای نمایندگان کارگری قرار دهیم." (تزه‌های آوریل) و یا در جزوه‌ی "ایا بلشویک‌ها می‌توانند قدرت دولتی را حفظ کنند؟" می‌نویسد: "مشکل اصلی مصادره اموال سرمایه‌داران نیست، بلکه کنترل سراسری و همه‌جانبه بر سرمایه‌داران و متحدانشان توسط طبقه‌ی کارگر است."

این دو اصل لنینی را ما باید در این رابطه مورد نظر قرار دهیم. کار شوراهای کنترل جامعه است، کنترل سرمایه است، کنترل کار است. ما نباید شوراهای را وادار کنیم به خرده‌کاری، به کارهایی که در حیطه وظایف اتحادیه‌های کارگری است. ما نباید از شوراهای انتظار داشته باشیم که اهمیت کنترل بر تولید و توزیع را رها کنند و برای کمتر کردن ساعت کار بجنگند. اشتباه ما در سال ۵۷ همین بود. درک ما از شورا در سال ۵۷ همین بود.

اجرای عدالت در مورد حقوق صنفی کارگران و زحمتکشانش و حتی اقسار خرده‌بوزروازی یکی از پایه‌های عدالت اجتماعی به مفهوم سوسیالیستی آنست. اما اجرای این مسئله به عهده تشکلات دیگری و نظارت بر اجرای آن وظیفه شورا است.

شورا را جایگزین اتحادیه‌ها و سندیکاها کردن خطایی است نا بخشودنی چون از قدرت و ابهت شورا کم کرده و ارزش آن را تا حد یک تشکل صنفی پائین می‌آورند.

همانطور هم که گفتم چنین شورائی در شرایط اعتلای انقلابی و با ابتکار خود کارگران تشکیل خواهد شد برای بدست گرفتن و حفظ قدرت. هیچ تشکلی که در جریان مبارزه طبقاتی قبل از شرایط انقلاب و با مجوزهای قانونی درست شده باشند نمیتوانند شورا باشند.

سوال: شما به درستی به تفاوت های موجود بین وظایف شوراهای کارگری با تشکل های صنفی کارگران اشاره کردید و بر نادرستی جایگزین نمودن شورا ها با اتحادیه ها و سندیکاها انگشت گذاشتید و همچنین در صحبتتان نشان دادید که شوراهائی که در سال ۵۷ در ایران شکل گرفت نهاد های اعمال قدرت سیاسی طبقه کارگر نبود حال ممکن است کمی بیشتر در مورد کارهائی که این شورا ها و به خصوص شورای کارخانه خودتان در آن سالها می کردند اشاره کنید؟

پاسخ: شوراهای در ابتدای امر انگشت روی پاره‌ای از مسایل گذاشتند که به آنها قدرت بیشتری میداد. مانند ملی کردن کارخانه‌هایشان. سلب مدیریت از کارفرمایان و مدیران آنها، اما از آنجاییکه صاحبان کارخانه‌ها اکثرا فرار کرده بودند. از آنجاییکه گرایش به لغو مالکیت خصوصی تنها در بین قشری از کارگران سیاسی وجود داشت. از آنجاییکه عوامل مذهبی نیز بیکار نبودند و علیه کمونیست‌ها و کسانیکه خواهان لغو مالکیت خصوصی بودند شعار میدادند، کنترل کارگری، یا در واقع کنترل شورایی خود بخود رفته بود زیر سوال. مسئولین حکومت جدید که با وعده و وعید و زور و خرافات و دروغ‌گویی روی کار آمده بودند، دشمنی خطرناک را در مقابل خود میدیدند و آن شوراهای کارخانه بود. هر چند شعار مذهبی "وامرهم شورا بینهم" در آن روزها هر روزه بر سر در و دیوار تکرار می‌شد، اما شوراهای کارگری آن شورای مورد نظر آنها نبود و از همان روزها در پی نابودی آن بودند.

از طرف دیگر با باز شدن فضای برای نیروهای چپ کمونیستی و پیوستن کارگران سیاسی به سازمان‌های چپ، مشکل دیگری در مقابل شوراهای قرار گرفت. سازمان‌های سیاسی چپ از کارگران سیاسی که بعد از قیام به آنها پیوسته بودند و هواداران در درون کارخانه‌ها میخواستند که هر طور شده کنترل شوراهای را بدست بگیرند و این امری غیر طبیعی و نادرست بود. مشغله فکری و کارهای که بیشتر از روی شور و احساسات برای سازمان‌ها انجام میشد و مطیع بودن کارگران به این سازمان‌ها بدون چون و چرا، شورا‌ها را روز بروز ضعیفتر نمود.

در نتیجه شوراهای کارگری از کار سیاسی تخلیه شدند و گرایش به کار صنفی زیادت‌تر شد. اگر به استثنای توجه نکنیم، در کل شوراهای بعد از قیام کار سیاسی را کنار گذاشتند و همه هم و غمشان شد، دستمزد، طبقه‌بندی مشاغل، ساعت کار(در بعضی جاها)، داشتن سالن نهار خوری، بیمه و غیره. خواسته کارگران برای چنین حقوقی بر حق بود اما در واقع شورا را به یک کمیته صنفی تنزل داد.

سوال: از آنجا که رژیم جانشین رژیم شاه یعنی جمهوری اسلامی رژیمی شدیداً ضد کارگری بود با این شوراهای شکل گرفته از بطن انقلاب مردم چه گونه برخورد میکرد؟

پاسخ: به نظر من رژیم جمهوری اسلامی، از ابتدا با نقشه حساب شده جلو آمد. بخشی از سران جمهوری اسلامی و از جمله خود خمینی از همان روز اول خواهان نابودی سازمان‌های سیاسی و شوراهای کارگری و جنبشهای خلقی کرد و ترکمن و غیره بوده‌اند. سخنرانی‌های خمینی خود شواید همین امر می‌باشند، که امروز هم موجودند. اما بخش دیگری

رای مخفی و آزاد، برای نزدیک به ۳۰ نفر کاندید انجام شد. تمام کسانیکه کاندید شده بودند از هر نظر مورد اعتماد کارگران و توسط خود کارگران کاندید شده بودند. هیچگونه تبعیض و یا امتیازی برای ورود یا عدم ورود به شورا وجود نداشت. در آن انتخابات ۱۱ نفر به عنوان اعضای شورا انتخاب شدند. جالب است که در کارخانه درخشان همه کارگران اخراجی از طرف مجمع عمومی کارگران کاندید عضویت در شورا شده بودند. همچنین در کارخانه فرقه زیبا. البته خود کارگران اخراجی بنا به ملاحظاتی تصمیم گرفتند که تنها سه نفر کاندید شوند و آن سه نفر هم با اکثریت آرا به عضویت شورا در آمدند. چون من خودم عضو شورا بودم و در تدوین و نوشتن اعلامیه‌ها و قطعنامه‌های شورا شرکت داشتم مواد اولین قطعنامه شورا را تقریباً به یاد دارم که در زیر می‌آورم.

۱- نگهبانهای کارخانه، سر پستهای خود باقی بمانند، اما در هر شیفت باید تعداد ۵۰ نفر از کارگران بصورت داوطلبانه و بدون درخواست اضافه مزد بر اساس نوبتهائی که شورا تعیین میکند، نگهبانی بدهند.

۲- از تمام اسناد در دفتر کارخانه واقع در تهران کپی گرفته شود و کپیها به دفتر شورا در کارخانه منتقل شوند. کارمندان دفتر در تهران مانند کارگران باید در اعتصاب شرکت کنند و با کارگران همکاری کنند. در غیر اینصورت شورا آنها را اخراج خواهد کرد.

۳- مواد تولید شده‌ای که از قبل سفارش داده شده و سفارشات که باید در ماه مهر و آبان تحویل شوند تولید و در مقابل دریافت باقیمانده‌ی بها به سفارش دهندگان تحویل داده شود. به غیر از این مورد هر گونه تولیدی در کارخانه تا پایان اعتصاب متوقف می‌شود.

۴- پولی که از بابت طلبهای کارخانه و نقد کردن چکها دریافت میشود، چون به اندازه‌ای نبود که بشود همه حقوق کارگران را با آن پرداخت کرد، به طور مساوی و بدون توجه به پایه حقوق، سابقه کار و یا هر گونه امتیاز دیگری ماهیانه بین کارگران تقسیم شود.

۵- رضا شکرچیان در یک دادگاه خلقی با حضور کارگران محاکمه گردد. (البته در آن زمان کسی نمیدانست که او کجا هست.)

۶- باز گرداندن ۱۲ نفر کارگر اخراجی که به علت شرکت در تظاهرات اول ماه مه همان سال اخراج شده بودند به سر کارهایشان.

۷- کارخانه تا پایان اعتصاب سرتاسری با تحمل هر شرایطی در اعتصاب خواهد بود.

شورا با عضویت ۱۲ نفر از کارگران قدیمی تشکیل شد. شورا از طرف مجمع عمومی اختیارات تام داشت. در نتیجه در اولین جلسه شورا، شورا اولین اطلاعیه خود را تهیه و منتشر کرد. بر اساس این اطلاعیه:

۱- تمام اموال شکرچیان اعم از کارخانه، دفاتر، خانه‌هایی که در تهران و احيانا در جاهای دیگری دارد صورت برداری و به اطلاع کارگران هر دو کارخانه برسد.

۲- به شکایت کارگرانی که به علت‌های مورد ضرب و شتم خود شکرچیان و ایادی او فرار گرفته و زیان‌هایی به آنها وارد شده است رسیدگی شود.

۳- دو نفر از اعضای شورا مأمور تحقیق در مورد طبقه بندی مشاغل شدند و قرار شد نتیجه کار خود در سه ماه به شورا گزارش دهند.

۴- پایه حقوق کلیه کارگران بدون استثنا چهار درصد افزایش یابد.

۵- حسابداری کارخانه موظف است لیست کارگران افغانی را که به علت اعتصاب کارخانه را ترک کرده بودند و تعداد آنها بیش از ۳۰۰ نفر بود با طلب‌هایشان به شورا بدهد. شورا موظف است تمام بدهی این کارگران را پرداخت نماید. اما از استخدام کارگر افغانی جلوگیری شود. بعد از پایان اعتصاب به جای این تعداد کارگر تا سقف ۳۰۰ نفر کارگر ایرانی استخدام شود.

۶- هیئت مدیره شرکت تعاونی کارخانه در مدت یکماه از اموال تعاونی صورت برداری کرده و گزارش مالی سه سال گذشته را به شورا بدهد.

۷- هیچ کارگری به دلیل حمایت از شکرچیان و یا سابقه خوش خدمتی به او اخراج نشود.

۸- مدیر داخلی کارخانه مهندس نجیبی به علت همکاری با کارگران همچنان مدیر داخلی کارخانه خواهد بود. اما تمام تصمیمات خود را قبل از اجرا باید به شورا گزارش دهد.

سوال: چه مسائلی در شورا مورد بحث و بررسی قرار می گرفت آیا در مورد حکومت آینده هم بحث می شد؟

پاسخ: از ابتدا در درون شورا بحث‌های متفاوتی میشد. در کارخانه ما بعثت پائین بودن سطح آگاهی طبقاتی کارگران صحبت از قدرت شوراهای شرکت شوراهای درحکومت آینده کمتر گیرائی داشت و اصولاً وقت تلف کننده بود. بحث‌ها بیشتر حول و حوش مسایل زندگی و مشکلاتی که کارگران با آن مواجه بودند صورت می‌گرفت. بنا به گرایش‌ها و سنت‌های مذهبی و ملی که کارگران با خود حمل می‌کردند، گاهی از حکومت آینده هم صحبت می‌شد. اما کارگران درک درستی از حکومت آینده نداشتند. شورا حاکم بود اما در واقع کاری انجام نمیداد بلکه تبدیل شده بود به یک ارگان صنفی. به عقیده من بین شورا و سایر ارگان‌های کارگری (سازمان‌های دورانهای اعتلای انقلابی) تفاوت بسیاری است. در مورد شوراهای لنین چنین می‌گوید: "قصدم ما پیاده کردن عجلوانه‌ی سوسیالیسم

کمک های مالی

آمریکا

۲۵۰ دلار	رفیق بهروز دهقانی
۲۵۰ دلار	مادر انقلابی روح انگیز دهقانی
۵۰۰ دلار	رفیق کیومرث سنجری
۴۰۰ دلار	رفیق خشایار سنجری
۲۰۰ دلار	رفیق محمد رضا یثربی
۲۰۰ دلار	رفیق احمد رضا قنبر پور
۲۰۰ دلار	رفیق محمد رضا قنبر پور
۲۵۰ دلار	سیروس

کانادا

۵۰۰ دلار	خاطره
----------	-------

انگلستان

۲۵ پوند	کرامت دانشیان
۲۵ پوند	خسرو گلسخی
۶۰ پوند	رفیق کبیر حمید اشرف

به یاد رفقای کارگر چریکهای فدایی خلق ایران

۵۰ پوند

توضیح: با ترور بن لادن در پاکستان توسط نیروهای آمریکایی که اواما رئیس جمهور این کشور آنرا "اجرای عدالت" قلمداد نمود بار دیگر چرانی و چگونگی رویداد تروریستی ۱۱ سپتامبر به موضوع برجسته ای در افکار عمومی تبدیل شد. اکنون حدود ۱۰ سال پس از آن فاجعه تروریستی که دولت آمریکا بن لادن را طراح اصلی آن جلوه می داد و با دستاویز قرار دادن "مبارزه با تروریسم" پیشبرد تعرضات امپریالیستی خود را توجیه می نمود نگاهی به مواضع نیروهای سیاسی مختلف در آن سالها نسبت به این رویداد، موضوع بس آموزنده ای ست. چرا که می دانیم متعاقب این رویداد و تهدیدات هیستریک جورج بوش، رئیس جمهور وقت آمریکا که با وفاحت تمام، جهان را مخاطب قرار داده و تهدید نمود که "با ما و علیه تروریستها" هستید و یا "منتظر مرگ و نابودی" باشید. بسیاری از نیروهای سیاسی، هر یک به شیوه ای و به درجه ای مرعوب این تهدیدات شده و با اتخاذ مواضع سازشکارانه در قبال آن، جبهه بر زمین ساییدند؛ تا جایی که برخی از این نیروها مدعی شدند "دولت آمریکا حق دارد که عاملین جنایت علیه مردمش را در هر کجای جهان تعقیب کند" (از اعلامیه "علیه تروریسم برای جهانی بدون جنگ و ترور" که از سوی "کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی" صادر شد. این کمیته از حزب دموکرات کردستان ایران، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران تشکیل شده است). برخی دیگر از نیروهای سیاسی مانند پرو امپریالیستها نیز، برای لشکر کشی آمریکا به افغانستان، به بهانه نابودی طالبان هورا کشیدند. با توجه به این واقعیات، پیام فدائی مبادرت به درج اعلامیه ای می نماید که درست ۲ روز پس از اقدام تروریستی ۱۱ سپتامبر از سوی چریکهای فدایی خلق ایران منتشر گردید و برسیاستها و برنامه های ضد خلقی ای که امپریالیستها با دستاویز قرار دادن این فاجعه تروریستی در سطح بین المللی مترصد اجرای آنها بودند تاکید کرد.

در باره اقدام تروریستی اخیر در آمریکا!

حملات تروریستی مرگبار روز سه شنبه در آمریکا که هزاران قربانی به جای گذارد، همچنان در صدر اخبار و گزارشات خبرگزاریهای بین المللی قرار دارد. تاکتیک به کار گرفته شده در این حملات یعنی استفاده و قربانی کردن هزاران انسان بیگناه به تنهایی بیانگر ماهیت تروریستی این حملات است و نشان میدهد که آنهایی که سر نخ این حملات فاجعه بار را در دست داشته اند، مرتجعین جنایتکاری هستند که برای رسیدن به اهداف پلید خود از هیچ جنایتی رویگردان نمی باشند. مسلماً طراحان و مجریان واقعی این جنایت بعدها شناخته خواهند شد. ولی آنچه که از هم اکنون روشن است این است که در پشت حملات سازمانیافته در چنان ابعاد عظیمی نمی تواند قدرت مرتجع بزرگی قرار نداشته باشد.

امروز موضوع نگران کننده ای ذهن مردم جهان را به خود مشغول ساخته است. امروز دولت آمریکا و در پشت سر او قدرتهای بزرگ امپریالیستی همراه با دول مرتجع وابسته، با استفاده از رویداد

صفحه ۳

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!